



## در آغوش خدا

### مشخصات کتاب

سرشناسه : خدامیان آرانی، مهدی، 1353 -

عنوان و نام پدیدآور : در آغوش خدا/ مهدی خدامیان آرانی.

مشخصات نشر : قم: وثوق، 1387

مشخصات ظاهری : ج.

فروست : موسسه اندیشه سبز شیعه؛ دفتر چهارم.

شابک : 10000 ریال: ج.4. : 4-63-2594-964-978

وضعیت فهرست نویسی : برون سپاری.

یادداشت : کتابنامه:ص.[73] - 91.

موضوع : علی بن ابی طالب (علیه السلام)، امام اول، 23 قبل از هجرت - 40ق -- اثبات

خلافت -- داستان

موضوع : سقیفه بنی ساعده -- داستان

رده بندی کنگره : / BP223/5 خ4د4 1300ی



رده بندی دیویی : 452/297

شماره کتابشناسی ملی : 2588850

ص: 1

**اشاره**

ص: 2

در آغوش خدا

مهدی خدامیان آرانی.

ص: 3

ص: 4

**فهرست**

تصویر



## فهرست

- چرا در سجده گریه کردی؟ ..... ۹
- به دیدنت آمدم چون دوستت دارم ..... ۱۲
- آخرین قطره اشک ..... ۱۴
- به سوی ما بشتاب! ..... ۱۷
- خدا حافظ ای غم و غصه ..... ۲۰
- آمده‌ام تا تو را یاری کنم ..... ۲۲
- با آن اضطراب بزرگ چه کنم؟ ..... ۲۶
- تو سعادت‌مند شدی! ..... ۳۱
- مولای من! مرا تنها نگذار ..... ۳۵
- آیا صدای مهربان جبرئیل را می‌شنوی؟ ..... ۳۹
- مرگ آسوده در پرتو ایمان ..... ۴۱
- دعوت‌نامه‌ای از سوی خدا ..... ۴۳
- دعایی برای لحظه آخر ..... ۴۶



ص: 5

تصویر

..... فرشتگان با شاخه گل آمده‌اند  
..... بوی خوش آن یار مهربان  
..... از بازنشستگی خبری نیست!  
..... شاخه گلی که فراموشی می آورد  
..... خانه بهشتی خود را نگاه کن!

ص: 6

مقدمه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

آیا شما هم از مرگ می ترسید؟



من نمی دانم پاسخ شما به این سؤال چیست اما این را می دانم که با خواندن این کتاب، می توانید نگاهی زیبا به مرگ داشته باشید.

به راستی، چگونه است که مرگ برای مؤمن، این قدر دلنشین است؟

چون لحظه جان دادن، چهارده معصوم (علیه السلام) به دیدار مؤمن می آیند و از او دلجویی می کنند.

تصوّرش را بکن، لحظه جان دادن، چشم خود را باز می کنی و رسول خدا و حضرت علی (علیه السلام) را بالای سر خود می بینی!

و صدای خدای خویش را می شنوی که تو را به بهشت جاودان دعوت می کند تا در آغوش مهربانی او باشی!

و چون این صدا را می شنوی که خدای متعال او را به سوی خود فرا می خواند مرگ را در کام خود شیرین می یابی.

ص: 7

این کتاب که برگرفته از احادیث و سخنان اهل بیت (علیهم السلام) می باشد به تو کمک می کند تا تصویری روشن و واضح از چگونگی جان دادن داشته باشی و باور کنی که با مرگ به آغوش مهر او می روی.

من این کتاب را برای تو نوشتم و اکنون نوبت توست تا کتاب خودت را بخوانی و بدانی که مرگ را هم می توان به گونه ای زیبا دید.



مهدی خدّامیان آرانی

قم، مهر ماه 1386

ص: 8

### چرا در سجده گریه کردی؟

این صدای گریه کیست که به گوش می رسد؟

آن آقا کیست که به سجده رفته است و چنین می گرید؟

بیا نزدیک برویم.

عدّه ای دور او جمع شده اند.

یکی از آنها می گوید: «ای امیر مؤمنان! گریه شما، قلب ما را آتش زد، شما را چه شده است؟».

حتماً متوجه شده ای که من تو را به مسجد کوفه برده ام تا برایت خاطره ای از حضرت علی نقل (علیه السلام) کنم.

آری، صدای گریه حضرت علی (علیه السلام) در سجده، آن قدر بلند است که توجّه همه مردم را به سوی خود جلب کرده است.

به راستی چه شده است که حضرت علی (علیه السلام) این چنین اشکش جاری شده است؟

ص: 9



گوش کن، خود آن حضرت جواب می دهد:

من در سجده مشغول راز و نیاز با خدای متعال بودم و در آن حالت، خواب به چشم من آمد و در خواب، رسول خدا را دیدم که به من فرمود: «یا علی! من مشتاق دیدار تو شده ام! یا علی، خیلی وقت است که تو را ندیده ام! خدا به وعده خود در مورد تو، وفا می کند».

من می خواستم بدانم که خدا در مورد من حقّ من، چه لطف و عنایتی نموده است.

برای همین از رسول خدا سؤال کردم که خدا چه وعده ای در مورد من داده بود.

پیامبر فرمود: «خدا وعده کرده بود تا من و تو و همسرت زهرا و فرزندان تو را در بهترین مکان بهشت، کنار هم جمع نماید».

من از رسول خدا در مورد شیعیانم سؤال کردم که آنها در کجا خواهند بود؟

آن حضرت فرمودند: «شیعیان، با ما خواهند بود و خانه های آنها در بهشت در کنار خانه های ما خواهد بود».

من از پیامبر سؤال کردم که جان دادن شیعیان من چگونه خواهد بود؟

ص: 10

آن حضرت فرمودند: «کسی که در هوای گرم تشنه شده باشد هیچ چیز برای او به دلنشینی آب سرد و گوارا نیست».

مرگ در کام شیعیان تو دلنشین تر از نوشیدن آب گوارا در هنگام تشنگی می باشد».(1)



سخن علی (علیه السلام) به پایان رسید.

بار خدایا! ما را در زمره شیعیان واقعی حضرت علی (علیه السلام) قرار ده تا مرگ در کام ما این چنین دلنشین باشد.

آری، کسی که پیرو واقعی آن امام همام باشد مرگ برای او لذت بخش خواهد بود.

ص: 11

1-1. «عن علی بن ابی طالب علیه السلام وهو ساجد یبکی علا نحبیه وارتفع صوته بالبكاء، فقلنا: یا امیر المؤمنین ، لقد أمرضنا بكاوٍ و أمضنا وشجانا ، وما رأیناك قد فعلت مثل هذا الفعل قطّ، فقال: كنت ساجداً أدعو ربّی بدعاء الخیرات فی سجّدتی ، فغلبنی عینی ، فرأیت روّاً هالتنی وأقلقتنی، رأیت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قائماً وهو یقول: یا أبا الحسن ، طالت غیبتک ، فقد اشتقت إلى روّاک، وقد أنجز لی ربّی ما وعدنی فیک. فقلت: یا رسول الله ، وما الذی أنجز لك فیّ؟ قال: أنجز لی فیک وفی زوجتک وابنیك وذریّتک فی الدرجات العلی فی علیین، قلت: بأبی أنت وأمّی یا رسول الله فشیعتنا؟ قال: شیعتنا معنا، وقصورهم بحذاء قصورنا، ومنازلهم مقابل منازلنا، قلت: یا رسول الله ، فما لشیعتنا فی الدنیا؟ قال: الأمن والعافیة، قلت: فما لهم عند الموت؟ قال: یحکم الرجل فی نفسه ویورّ ملک الموت بطاعته، قلت: فما لذلك حدّ یعرف؟ قال: بلی، إنّ أشدّ شیعتنا لنا حبّاً یكون خروج نفسه کشرب أحدکم فی یوم الصیف الماء البارد الذی ینتقع به القلوب...»: بحار الأنوار ج 1616، ص 42 باب 194.

به دیدنت آمدم چون دوست دارم





آیا موافقی با هم به شهر کوفه، به خانه حضرت علی (علیه السلام) برویم؟

نگاه کن، آن پیرمرد کیست که آرام آرام به سوی این خانه می آید.

او در حالی که از عصای خود کمک می گیرد به خانه امام نزدیک می شود.

آیا او را شناختی؟

او «حارث همدانی» است که به دیدن امام خود می رود.

آیا موافقی همراه او باشیم؟

هنگامی که حضرت علی (علیه السلام)، نگاهش به حارث می افتد که با این حالت بیماری،

به خدمت او حارث می گوید: «ای امیر مؤمنان! محبت شما مرا به اینجا کشانده است».

امام می فرماید: «ای حارث، آیا مرا دوست داری؟».

ص: 12

حارث در جواب می گوید: «آری، به خدا قسم من شما را دوست دارم».

من خیلی تعجب می کنم که چرا حضرت علی (علیه السلام)، این سؤال را از حارث می کند،

معلوم است که حارث همدانی، عشق اهل بیت (علیهم السلام) را به سینه دارد و گر نه با این

شدت بیماری به خانه آن حضرت نمی آمد.

اما این سؤال امام، حکمتی دارد، خوب است کمی صبر کنیم.

امام چون جواب حارث را می شنود می فرماید:



اکنون که مرا دوست داری، بدان که مرا در چند جا خواهی یافت:

- آن موقعی که بخواهی جان بدهی و لحظه مرگ تو فرا رسد، مرا نزد خود خواهی یافت و با دیدنم شادمان خواهی شد.

- مرا کنار حوض کوثر خواهی یافت که چگونه دوستان خود را سیراب می سازم، ای حارث، مرا آن روز خواهی دید و شادمان خواهی شد.

- روز قیامت مرا خواهی یافت در حالی که «پرچم حمد» را به دست گرفته ام و همراه با رسول خدا، از روی پل صراط عبور کرده و به سوی بهشت می رویم، و تو آن لحظه نیز شادمان خواهی شد.

حارث همدانی با یک دنیا خوشحالی، خانه امام خویش را ترک کرد در حالی که یقین داشت که امام مهربان او، در لحظه جان دادن به سر بالین او خواهد آمد.

حضرت علی (علیه السلام) هم به وعده خود وفا کرد و لحظه جان دادن حارث، او را تنها نگذاشت. (1)

ص: 13

---

1-2. عن الحارث الهمدانی قال: «دخلت علی امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام فقال: ما جاء بك؟ فقلت: حبی لك یا امیر المؤمنین، فقال: یا حارث أتحنّی؟ قلت: نعم واللّه یا امیر المؤمنین، قال: أما لو بلغت نفسك الحلقوم رأيتنی حیث تحبّ، ولو رأيتنی وأنا أذود الرجال عن الحوض ذود غریبه الإبل لرأيتنی حیث تحبّ، ولو رأيتنی وأنا مارّ علی



الصراط بلواء الحمد بین یدی رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم لرأیتی حیث تحبّ: كشف الغمّه ج 1381، بحار الأنوار ج 6 ص 181، ج 27 ص 157، الفصول المهمّه ج 1 ص 315. عن الأصبع بن نباته قال: «دخل الحارث الهمدانی علی أمير المومنین علیّ علیه السلام فی نفر من الشیعہ وکنت فیهم، فجعل الحارث یتند فی مشیتہ ویخبط الأرض بمحجنه ، وکان مریضاً، فأقبل علیه أمير المومنین علیه السلام ، وکانت له منه منزله فقال: کیف تجدک یا حارث؟ فقال: نال الدهر یا أمير المومنین منی... وأبشّرک یا حارث لتعرفنی عند الممات، وعند الصراط، وعند الحوض، وعند المقاسمه، قال الحارث: وما المقاسمه؟ قال: مقاسمه النار ، أقاسمها قسمه صحیحہ، أقول: هذا ولیّ فاترکیه، وهذا عدویّ فخذیه...»: الأمالی للمفید ص 3، الأمالی للطوسی ص 625، مدینه المعاجز ج 3 ص 116، بحار الأنوار ج 6 ص 178، ج 6 ص 120، خاتمه مستدرک الوسائل ج 2 ص 218، الغدیر ج 11 ص 222. عن الحارث الأعور قال: «أتیت أمير المومنین علیه السلام ذات لیلہ ، فقال: یا أعور ، ما جاء بک ؟ قال: فقلت یا أمير المومنین ، جاء بی واللّه حبّک، قال: أما إنی سأحدّثک لشکرها، أما إنّه لا یموت عبد یحبّنی فتخرج نفسه حتّی یرانی حیث یحبّ، ولا یموت عبد یبغضنی فتخرج نفسه حتّی یرانی حیث یکره...»: اختیار معرفه الرجال ج 1 ص 299، بحار الأنوار ج 6 ص 192، الغدیر ج 11 ص 222، معجم رجال الحدیث ج 5 ص 173، ج 10 ص 211، قاموس الرجال ج 12 ص 46، أعیان الشیعہ ج 4 ص 366.

### آخرین قطره اشک

به من خبر دادند که هر چه زودتر خود را به بالین حاج حسین برسانم زیرا او لحظه های آخر عمر خود را سپری می کند.



حاج حسین یکی از دوستان خوب من بود، فردی مؤمن و معتقد که همواره تلاش می کرد به فقرا کمک نموده و مشکلی از جامعه خود بر طرف ه سازد.

من هر چه سریعتر خود را به بیمارستانی که حاج حسین در آن بستری بود رساندم.

همه فرزندان او در آنجا حاضر بودند و آرام آرام اشک می ریختند زیرا دیگر هیچ امیدی به زنده ماندن او نداشتند.

آنها آخرین توشه های خود را از زندگی پدر مهربان خویش بر می چیدند، آنها باور نمی کردند به این زودی پدر خویش را از دست بدهند.

آری، پدر و مادر نعمت هایی هستند که تا زمانی که در میان ما می باشند، قدر آنها را نمی دانیم اما وقتی که آنها را از دست دادیم، می فهمیم که ارزشمندترین سرمایه زندگی خود را از دست داده ایم.

ص: 14

به هر حال، حاج حسین، در حال جان دادن بود و همه گریه می کردند.

در این میان، حواس من به چیز دیگری بود، من به چشم های حاج حسین نگاه می کردم و دنبال چیزی می گشتم.

آیا شما می توانید حدس بزنید که من در این میان دنبال چه بودم؟

من به دنبال یک قطره اشک بودم، قطره اشکی که از گوشه چشم حاج حسین جاری شود.



و بالاخره آن قطره را یافتم، زیباترین قطره اشکی که تا به حال دیده بودم.

به نظر شما آیا این اشکِ غم و غصه است؟

آیا حاج حسین ما ناراحت است که اشک می ریزد؟

شاید بگویی گریه او برای این است که دیگر فهمیده است باید از همه دوستان و آشنایان خود جدا شود و تنهای تنها به سفر قبر و قیامت برود.

اما این طور نیست، این اشک، اشکِ غم نیست!

این اشکِ شادی و سرور است، این شادمانی است که به صورت این قطره اشک جلوه کرده است.

و حتماً از سخن من سخت تعجب می کنی!

آخر در این لحظه جان دادن، چه چیز دوست داشتنی پیش آمده است که انسان به خاطر آن شادمان شود تا آنجا که اشک شوق بریزد؟

شما تا به حال هر چه در مورد مرگ شنیده اید این بوده است که سخت ترین لحظه ها برای انسان، موقعی است که انسان می خواهد جان بدهد و از این دنیا به سوی آخرت سفر کند و برای همین می گویی: آقای نویسنده، حتماً اشتباه کردی، آن گریه دوست تو، گریه غم و اندوه بوده است.



حالا که این طور شد من حدیثی را برایت نقل می کنم:

یکی از یاران امام صادق (علیه السلام)، از آن حضرت در مورد گریه مؤمن در موقع جان دادن، سؤال نمود.

سؤال او این بود: به راستی چرا مؤمن هنگام مرگ، اشک می ریزد؟

امام صادق (علیه السلام) در جواب او فرمود: «آن لحظه ای که مؤمن، نگاه می کند و می بیند که رسول خدا، به بالین او آمده است، اشک شوق می ریزد.»

بعد امام صادق (علیه السلام) فرمود: «آری، انسان هنگامی که عزیز خود را (که به او خیلی علاقه دارد) می بیند، اشک شوق می ریزد.» (1)

خواننده محترم!

دوست من، حاج حسین، یک عمر به رسول خدا و اهل بیت (علیهم السلام) عشق می ورزید و زندگی خود را وقف خدمت به این خاندان کرده بود، اکنون که همه از او دل بریده اند، اکنون که دیگر هیچ کس، نمی تواند برای او کاری بکند، ناگهان چشم خود را باز می کند و رسول خدا را در کنار خود می بیند، پس حق دارد که اشک شوق بریزد!

جانم به فدای آن چهارده نور پاک که دوستان خود را در سخت ترین لحظه ها فراموش نمی کنند. (2)



1-3. عن يحيى بن سabor قال: «سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول في الميت تدمع عينه عند الموت، فقال: ذلك عند معاينه رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم، يرى ما يسره، قال: ثم قال: أما ترى الرجل إذا يرى ما يسره فتدمع عينه ويضحك؟»: الكافي ج 3 ص 133، علل الشرائع ج 1 ص 307، معاني الأخبار ص 236، كتاب من لا يحضره الفقيه ج 1 ص 13، مستدرک الوسائل ج 2 ص 161، كتاب الزهد للحسين بن سعيد ص 83، الفصول المهمه ج 1 ص 303، جامع أحاديث الشيعة ج 3 ص 14، ميزان الحكمه ج 4 ص 2798.

2-4. عن أبي بصير قال: «قال أبو عبد الله عليه السلام: إذا حيل بينه وبين الكلام، أتاه رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ومن شاء الله، فجلس رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم عن يمينه، والآخر عن يساره، فيقول له صلى الله عليه وآله وسلم: أما ما كنت ترجو فهو ذا أمامك، وأما ما كنت تخاف منه فقد أمنت منه، ثم يفتح له باب إلى الجنة فيقول: هذا منزلك في الجنة، فإن شئت رددناك إلى الدنيا ولك فيها ذهب وفضه، فيقول: لا حاجه في الدنيا، فعند ذلك يبيض لونه، ويرشح جبينه، وتتقلص شفاته، وتنتشر منخراه، وتدمع عينه اليسرى، فأى هذه العلامات رأيت فاكتف بها، فإذا خرجت النفس من الجسد...»: الكافي ج 3 ص 130، بحار الأنوار ج 6 ص 197، جامع أحاديث الشيعة ج 3 ص 144، تفسير نور الثقلين ج 3 ص 555.

### به سوی ما بشتاب !

حتماً تا به حال نام «ابو حمزه ثمالی» را شنیده اید؟

او یکی از یاران امام سجاد و امام باقر (علیه السلام) بود.



او کسی است که دعای امام سجاد(علیه السلام) در شبهای ماه رمضان را برای ما نقل کرده است.

یاد شبهای ماه رمضان به خیر!

نمی دانم به معانی دعاهایی که می خوانی توجه می کنی؟

«بار خدایا! امید ما را نا امید نکن، ما معصیت تو کردیم ولی به عفو و بخشش تو امیدواریم، پس گناهان ما را ببخشای».(1)

بعد از وفات امام سجاد(علیه السلام)، ابو حمزه برای دیدن امام باقر(علیه السلام) و بیعت با آن حضرت به سوی مدینه حرکت می کند.

راه طولانی کوفه تا مدینه در پیش روی اوست و او این همه راه را به عشق زیارت امام خویش، طی می کند.

ص: 17

---

1- 5. «إِنَّ لَنَا فَيْكَ أَمْلاً طَوِيلاً ، إِنَّ لَنَا فَيْكَ رَجَاءً عَظِيماً ، عَصِيْنَاكَ وَنَحْنُ نَرْجُو أَنْ تَسْتَرْ عَلَيْنَا...»: مصباح المتهجد ص 86، إقبال الأعمال ج 1 ص 162، المصباح ص 92.

سفر سخت و طاقت فرسایی است، بیابان های خشک را باید پشت سر گذاشت.

این سفر مدتها طول می کشد اما ابو حمزه، با عشقی بزرگ، قدم بر می دارد و به سوی مدینه به پیش می رود.





دیگر به نزدیکی های مدینه رسیده ایم، آن سیاهی هایی که می بینی نخلستان های مدینه است.

اینجا مدینه است، کعبه دل‌های عاشق اهل بیت (علیهم السلام)!

ابو حمزه به زیارت قبر رسول خدا مشرف می شود و در مسجد پیامبر نماز می خواند.

دیگر وقت آن رسیده است که او به خدمت امام باقر (علیه السلام) برسد، برای همین به سوی خانه امام حرکت می کند.

ابو حمزه به خدمت امام شرفیاب می شود و با نهایت ادب و تواضع در حضور امام می نشیند.

نمی دانم چه می شود که ابو حمزه به یاد مرگ می افتد، شاید او هم از مرگ هراسی به دل دارد.

برای همین لب به سخن می گشاید و عرضه می دارد: «آقای من! مرگ برای شیعیان شما چگونه خواهد بود؟»

و امام در جواب او می فرماید: «آیا می خواهی تو را بشارتی بزرگ بدهم؟ بدان، هنگامی که مرگ دوستان ما فرا برسد رسول خدا و امیر مؤمنان (علیه السلام) به بالین آنها حاضر می شوند. رسول خدا در لحظه جان دادن شیعه ما، کنار او می نشیند و به او

ص: 18

می فرماید: آیا مرا می شناسی؟ من رسول خدا هستم بدان که آخرت برای تو بهتر از دنیا است.



اکنون دیگر جای هیچ ترس و نگرانی نیست و جز خوبی و خیر در انتظار تو نیست! به سوی ما بشتاب» (1).

سخنان امام به پایان می رسد. اشک در چشمان ابو حمزه حلقه زده بود، او در این فکر بود که مرگ برای شیعه واقعی، چقدر زیبا و دلنشین است، و به راستی که این بزرگترین خبر خوشی است که ابو حمزه تاکنون شنیده است.

ص: 19

1-6. عن أبي حمزة الثمالي قال: «قلت لأبي جعفر عليه السلام: ما يصنع بأحدنا عند الموت؟ قال: أما والله يا أبا حمزة ما بين أحدكم وبين أن يرى مكانه من الله ومكانه منّا إلا أن يبلغ نفسه ها هنا - ثم أهوى بيده إلى نحره - ، ألا أبشرك يا أبا حمزة؟ فقلت: بلى جعلت فداك، فقال: إذا كان ذلك أتاه رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وعلى عليه السلام معه، يقعد عند رأسه، فقال له رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: أما تعرفني؟ أنا رسول الله، هلمّ إلينا، فما أمامك خير لك ممّا خلفت، أمّا ما كنت تخاف فقد أمنت، وأمّا ما كنت ترجو فقد هجمت عليه، أيتها الروح أخرجي إلى روح الله ورضوانه، ويقول له على عليه السلام مثل قول رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم. ثمّ قال: يا أبا حمزة؟ ألا أخبرك بذلك من كتاب الله؟ قول الله: «الَّذِينَ آمَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ»»: تفسير أبي حمزة الثمالي 94، تفسير العياشي ج 2 ص 126، تفسير نور الثقلين ج 2 ص 313، بحار الأنوار ج 6 ص 178.

### خداحافظ ای غم و غصه ها

به راستی هدف خداوند از آوردن ما به این دنیا چه بوده است؟



چرا زندگی این دنیا همواره با بلا و گرفتاری آمیخته است؟

حتماً سخن حضرت علی (علیه السلام) را شنیده ای که فرمود: «دَارٌ بِالْبَلَاءِ مَحْفُوفَةٌ، این دنیا، خانه ای است که همیشه با بلا و مصیبت همراه است».<sup>(1)</sup>

جالب آنکه هر چه انسان به خدا نزدیک تر شود بلای بیشتری نصیب او می شود.

به نظر شما علت گرفتار شدن مؤمن به بلا چیست؟

خداوند متعال، روح ما را در عالم قدس و ملکوت خود آفرید، ولی او می دانست این انسان ممکن است دچار غرور شود و هیچ چیز مانند این غده سرطانی غرور نمی تواند مانع کمال انسان شود.

برای همین بود که خدا روح ما را به این دنیای خاکی آورد، دنیایی که با بلا و گرفتاری آمیخته است.

در این دنیا، روح ما با این بلاها و گرفتاری ها درمان می شود و آن بیماری غرور و خودبینی، آرام آرام از بین می رود.

ص: 20

---

1- 7. نهج البلاغه ج 2 ص 219، عیون الحکم والمواعظ ص 91، دستور معالم الحکم ص 36، شرح نهج البلاغه ج 11 ص 257، کنز العمال ج 16 ص 200، تاریخ مدینه دمشق ج 50042.



یادت هست چند روز پیش به سردرد شدیدی مبتلا شدی، یادت هست که یک درد دندان، چگونه تو را کلافه کرد!

همه این گرفتاری ها مانند پادزهری است که روح تو را از بیماری غرور نجات می دهد.

آری، حال هر چه به خدا نزدیک تر می شوی، هر چه در این درگاه مقام بیشتری پیدا می کنی، می بینی که به بلاهای بیشتری گرفتار می شوی، همه اینها برای این است که تو می خواهی مهمان درگاه خداوند شوی، برای همین باید آلودگی ها از روح و جان تو زدوده شود.

آیا می دانی چگونه روح ما از آلودگی های گناه و معصیت پاک می شود؟

همانطور که جسم انسان با حمام رفتن پاک و تمیز می شود، روح انسان هم با قرار گرفتن در زیر دوش بلا، پاک می شود.

پس از امروز به بعد، با چشمی دیگر به بلا و گرفتاری نگاه کن!

به هر حال، دنیا، جایگاه بلا و گرفتاری مؤمن است و خوشا به حال کسی که این مرحله زندگی خود را با سعادت پشت سر بگذارد و با خوشحالی تمام به سوی سفر آخرت برود.

امام صادق (علیه السلام) می فرماید: «وقتی لحظه مرگ مؤمن فرا می رسد ندایی به گوش او می رسد که از غم و غصه دنیا راحت شدی». (1)



آری، موقعی که مرگ فرا برسد پایان گرفتاری و بلای مؤمن است، او دیگر پاک شده است و روح او صفا پیدا کرده است و مانند پرنده ای که اسیر قفس بوده است آزاد می شود و دعوت خداوند را اجابت می کند.

مؤمن در لحظه مرگ از همه آلودگی های روحی پاک شده است و اکنون می تواند در عالم ملکوت به کمال خود ادامه دهد.

ص: 21

---

1-8. عن عبد الحمید بن عَواض ، قال: «سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: إذا بلغت نفس أحدكم هذه قيل له: أما ما كنت تحزن من هم الدنيا وحزنها ، فقد أمنت منه، ويقال له: أمامك رسول الله وعلی وفاطمة عليهم السلام» المحاسن ج 1 ص 17، الفصول المهمه ج 1 ص 317، بحار الأنوار ج 6 ص 184.

### آمده ام تا تو را یاری کنم

«عُقبه» یکی از یاران امام صادق (علیه السلام) بود و به آن حضرت بسیار علاقه داشت.

او یک روز همراه با دوست خود «مُعَلّی» به خانه امام صادق (علیه السلام) رفت.

امام صادق (علیه السلام) به عُقبه رو کرد و فرمود: «ای عقبه، آگاه باش که خداوند متعال، فقط اعمال شیعیان ما را قبول می کند و اعمال دشمنان ما مورد قبول درگاه خداوند واقع نمی شود. به خدا قسم، شیعه ما لحظه جان دادن، با منظره ای روبرو می شود که او را بسیار خوشحال می کند و باعث روشنی چشم او می شود».



امام صادق(علیه السلام) چون سخنش به اینجا رسید سکوت نمود.

به راستی شیعه اهل بیت(علیهم السلام) در لحظه جان دادن چه می بیند و چه می شنود؟

چرا امام صادق(علیه السلام) پرده از این راز بر نمی دارد؟

همه آنهایی که نزد امام هستند مانند تو مشتاق آیند تا بقیه کلام امام صادق(علیه السلام) را بشنوند.

نمی دانم چرا امام به سکوت خود ادامه می دهد.

عُقبه می گوید:

ص: 22

من خطاب به امام صادق(علیه السلام) عرضه داشتم: «آقای من! لحظه جان دادن، شیعه شما چه چیزی می بیند؟».

ولی امام در جواب او فقط پاسخ می دهد که شیعه ما می بیند آنچه را باید ببیند.

عُقبه یازده بار سؤال خود را تکرار می کند و هر بار هم فقط همین جواب کوتاه را از امام صادق(علیه السلام) می شنود.

به راستی چرا امام در این یازده بار، جواب عُقبه را به صورت کامل نمی دهد؟

آیا امام می خواهد ببیند که میزان عشق و علاقه عُقبه به فهمیدن معارف دین تا چه اندازه است؟



به راستی کدام یک از ما این چنین، مشتاق شنیدن حدیث بوده ایم؟

لحظاتی می گذرد، این بار امام صادق (علیه السلام)، عقبه را صدا می زند و به او می فرماید:  
«ای عقبه! تو آنقدر سؤال را تکرار کردی که تا جواب خود را نشنوی آرام نداری».

عقبه پاسخ می دهد: «آقای من! آنچه از شما می شنوم جزء دین من است و من حاضرم جان خود را در راه دین خود بدهم!».

دوست من!

بین که شیعیان واقعی چگونه بودند و چقدر به فهمیدن، اهمیت می دادند و آن را جزء دین خود می دانستند!

به راستی جامعه ما چقدر از دین واقعی فاصله گرفته است، در آن روزگاریها، هر چه

ص: 23

یک نفر به اهل بیت (علیهم السلام) نزدیک تر می شد عشق و شوقش به شنیدن و فهمیدن نیز بیشتر می شد، اما چه شده است که عده ای در جامعه ما خیال می کنند هر چه به اهل بیت (علیهم السلام) نزدیکتر شوند باید دیوانه تر شوند!

به هر حال عقبه در حضور امام اشک ریخت و گریه کرد!

این گریه برای این است که او می خواهد حدیث و کلام امام صادق (علیه السلام) را به صورت کامل بشنود!



خدایت رحمت کند ای عقیبه!

تو چه تصویر زیبایی از شیعه واقعی برای تاریخ ترسیم کردی!

و شاید اگر امام صادق (علیه السلام) در همان لحظه اول، جواب عقیبه را می داد این تصویر زیبای عشق به شنیدن حدیث در تاریخ ثبت نمی شد.

به هر حال امام صادق (علیه السلام) چون گریه عقیبه را می بیند رو به او می کند و سخن خویش را ادامه می دهد: «شیعه ما در لحظه جان دادن، دو نفر را می بیند».

عقیبه رو به امام می کند و این سؤال را مطرح می کند که شیعه واقعی در لحظه جان دادن، چه کسانی را می بیند؟

امام صادق (علیه السلام) در پاسخ او می فرماید: «شیعه ما، در لحظه آخر، رسول خدا و امیر مؤمنان (علیه السلام) را می بیند».

عقیبه می پرسد: «آیا پیامبر و حضرت علی (علیه السلام) با مؤمن سخنی هم می گویند؟».

امام می فرماید: «آری، پیامبر و حضرت علی (علیه السلام)، نزد مؤمن حاضر می شوند، رسول خدایم آید و کنار مؤمن می نشیند و حضرت علی (علیه السلام) در پایین پای

ص: 24

مؤمن، می نشیند».





دوست من! آیا شما به عیادت بیماری رفته اید که به او خیلی علاقه داشته باشید، حتماً کنار او می نشینید و سعی می کنید صورت خود را به صورت او نزدیک کنید، برای همین خم می شوید و در حالی که به او نزدیک شده اید با او سخن می گوئید.

امام صادق(علیه السلام) در ادامه سخن خود چنین ادامه می دهد: «آن وقت رسول خدا به بالین مؤمن می آید، آن حضرت صورت خود را نزدیک صورت مؤمن برده و به او می فرماید: ای دوست خدا! تو را بشارت باد که من رسول خدا هستم. آگاه باش که من برای تو بهتر از همه دنیا هستم».

امام صادق(علیه السلام) سخن خود را این گونه ادامه می دهد: «بعد از آن رسول خدا از کنار مؤمن بر می خیزد و حضرت علی(علیه السلام) در کنار مؤمن می نشیند و به او می فرماید: ای دوست خدا، شاد باش و غم مخور که من همان علی بن ابی طالب هستم که همواره مرا دوست می داشتی! من آمده ام تا تو را یاری کنم».(1)

جانم به فدای تو ای مولای مهربان که در آن لحظه حساس، دوستان خود را تنها نمی گذاری!

سخن امام صادق(علیه السلام) تمام می شود و اشک در چشم عقبه حلقه می زند، او در این فکر است که چه موقع لحظه مرگ او فرا می رسد تا جمال رسول خدا و حضرت علی(علیه السلام) را نظاره گر باشد.



1-9 . عن على بن عقبه، عن أبيه قال: «دخلنا على أبي عبد الله عليه السلام أنا والمعلّى بن خنيس، فقال: يا عقبه، لا يقبل الله من العباد يوم القيامة إلا هذا الذى أنتم عليه، وما بين أحدكم وبين أن يرى ما تقرّب به عينه إلا أن تبلغ نفسه هذا - وأوماً بيده إلى الوريد - قال: ثمّ اتكأ وغمز إلى المعلّى أن سلّه، فقلت: يا بن رسول الله، إذا بلغت نفسه هذه فأىّ شيء يرى؟ فردّ عليه بضعه عشر مرّه: أىّ شيء يرى؟ فقال فى كلّها: يرى، لا يزيد عليها، ثمّ جلس فى آخرها فقال: يا عقبه! قلت: لبيك وسعديك، فقال: أبيت إلا أن تعلم؟ فقلت: نعم يا بن رسول الله، إنّما دينى مع دمي، فإذا ذهب دمي كان ذلك، وكيف بك يا بن رسول الله كلّ ساعه؟ وبكيت، فرق لي فقال: يراهما والله، قلت: بأبى أنت وأمى من هما؟ فقال: ذاك رسول الله عليه السلام على عليه السلام، يا عقبه لن تموت نفس موّنه أبداً حتّى تراهما، قلت: فإذا نظر إليهما المؤمن أيرجع إلى الدنيا؟ قال: لا بل يمضى أمامه، فقلت له: يقولان شيئاً جعلت فداك؟ فقال: نعم، يدخلان جميعاً على المؤمن فيجلس رسول الله عليه السلام عند رأسه، وعلى عند رجله، فيكبّ عليه رسول الله عليه السلام فيقول: يا ولى الله أبشر، أنا رسول الله، إنّى خير لك ممّا تترك من الدنيا، ثمّ ينهض رسول الله فيقوم عليه على صلوات الله عليهما حتّى يكبّ عليه فيقول: يا ولى الله ابشر أنا على بن أبى طالب الذى كنت تحبّنى أمّا لأنفعك. ثمّ قال أبو عبد الله عليه السلام: أما إنّ هذا فى كتاب الله عزّ وجلّ، قلت: أين هذا جعلت فداك من كتاب الله؟ قال: فى سورة يونس قول الله تبارك وتعالى ها هنا: «الَّذِينَ آمَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ \* لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ»: المحاسن ج 171، بحار الأنوار ج 6 ص 18، ورواه الشيخ الكليني فى الكافى ج 3 ص 129 مع اختلاف يسير، وكذلك رواه العياشى فى تفسيره ج 2 ص 12 مع اختلاف يسير. قال العلامة المجلسى فى شرح هذا الخبر: «إنّما دينى مع دمي»: المراد بالدم الحياه، أى أترك طلب الدين ما دمت حيّاً، فإذا ذهب دمي - أى متّ - كان ذلك - أى ترك الطلب - أو



المعنى: أنه إنما يمكنني تحصيل الدين ما دمت حياً، فإذا ذهب دمي استفهام إنكاري، أي بعد الموت كيف يمكنني طلب الدين؟ وفي الكافي: إنما ديني مع دينك فإذا ذهب ديني كان ذلك، أي إن ديني، إنما يستقيم إذا كان موافقاً لدينك، فإذا ذهب ديني لعدم علمي بما تعتقده كان ذلك أي الخسران والهلاك والعذاب الأبدي، أشار إليه مبهماً لتفخيمه. وأما استشهاداه عليه السلام بالآيه، فالظاهر أنه فسر البشري في الحياه الدنيا بما يكون عند الموت، ويحتمل أن يكون عليه السلام فسرّ البشري في الآخرة بذلك؛ لأنّ تلك الحاله من مقدّمات النشأه الآخره، فالبشري في الحياه الدنيا بالمنامات الحسنه كما ورد في أخبار آخره، أو بما بشرّ الله في كتبه وعلى لسان أنبيائه، والأوّل أظهر.

### با آن اضطراب بزرگ چه کنیم؟

یکی از نیازهای عاطفی انسان، نیاز به دوست داشتن می باشد به این معنی که انسان همواره سعی می کند تا به محبوبی عشق بورزد و احساس زیبای عشق خویش را نسبت به او نشان بدهد.

سلامت روانی انسان در گرو برآورده شدن این نیاز می باشد و معمولاً انسان هایی که نتوانسته اند برای خود محبوبی راستین بیابند دچار مشکلات روحی می شوند چرا که روحیه لطیف دوست داشتن از وجود آنان رخ بر می بندد و با یک خلأ عاطفی رو برو می شوند.

انسانی که گرفتار زندگی ماشینی شده است و همواره خود را اسیر تکنولوژی می بیند نیاز بیشتری دارد که به محبوبی عشق بورزد.

اما سخن اینجاست که هر چه این محبوب کامل تر باشد انسان نیز به کمال بیشتری کشیده می شود.



در دستورات دینی ما همواره به این نکته اشاره شده است که محبت به اهل بیت (علیهم السلام) اساس دین می باشد و در واقع این محبت، تنها سرمایه جاودانی ما

ص: 26

است به گونه ای که این محبت در دنیا برای ما آرامش و صفای روح را به ارمغان می آورد و در آخرت هم باعث نجات ما خواهد شد. (1)

به هر حال، عشق به چهارده معصوم (علیه السلام)، سرمایه گراندی است که به ما ارزانی شده است و ما باید شکرگزار آن باشیم و تلاش کنیم تا از این سرمایه، جهت رشد و تعالی خود و جامعه، بهره ببریم.

اما من می خواهم در اینجا سؤالی را از شما بنمایم و آن این است که ما چه موقع به محبت اهل بیت (علیهم السلام)، بیشترین نیاز را داریم؟

به عبارت دیگر در کدامین موقع است که این محبت، بیشترین کارایی را برای ما دارد؟

آیا مایل هستید که جواب این سخن را از امام صادق (علیه السلام) بشنوید؟

آن حضرت به شیعیان خود رو کرده و فرمودند: «در هنگام جان دادن، آن لحظه ای که روح از جسم شما خارج می شود، به محبت ما، بیشترین نیاز را خواهید داشت». (2)

اکنون تصور کن، آن لحظه ای که مرگ فرا رسیده و عزرائیل برای قبض روح آمده است.

آن موقعی که دیگر زبانت بند آمده است و قدرت حرف زدن نداری!



آن زمانی که هیچ کس از فرزند و همسر و دوست نمی تواند به تو کمکی بکنند!

در آن هنگام، دنیا در چشم تو تیره و تاری می شود و آرام آرام باید از این دنیا دل بکنی و به دنیای تازه ای قدم بگذاری که نسبت به آن هیچ شناختی نداری!

درست در همان لحظه است که محبت و علاقه تو به اهل بیت (علیهم السلام)، مایه نجات تو می شود و غم از دل تو می زداید چرا که این عشق به اهل بیت (علیهم السلام)، گنجی بزرگ است که در قلب خود پس انداز کرده ای.

آیا به یاد می آوری هر وقت ماه محرم می شد در مجالس عزاداری امام

ص: 27

---

1-10. . سعید بن یسار عن أبي عبد الله عليه السلام: «هل الدين إلا الحب»: الخصال ص 21، مستدرک الوسائل ج 12 ص 227، التفسیر الصافی ج 1 ص 326، تفسیر نور الثقلین ج 1 ص 327. عن فضیل بن یسار، عن أبي جعفر عليه السلام: «بني الإسلام على خمس، على الصلاة والزكاة والصوم والحج والولاية، ولم يناد بشيء كما نودي بالولاية...»: الكافي ج 2 ص 18، الخصال ص 278، فضائل الأشهر الثلاثة ص 86، وسائل الشيعة ج 1 ص 13، 18، شرح الأخبار ج 2 ص 277.

2-11. . عن قتيبة الأعشى، عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: «أما إن أحوج ما تكونون فيه إلى حبنا حين تبلغ نفس أحدكم هذه - وأوماً بيده إلى نحره - ثم قال: لا بل إلى ها هنا - وأهوى بيده إلى حنجرته -، فيأتيه البشير فيقول: أما ما كنت تخافه فقد أمنت منه»: المحاسن ج 1 ص 177، بحار الأنوار ج 6 ص 187.



حسین (علیه السلام) شرکت می کردی و به عشق اهل بیت (علیهم السلام)، اشک می ریختی !

یادت هست چگونه با سختی به سفر کربلا رفتی و ضریح شش گوشه امام مظلومان را زیارت کردی !

آن کارهای زیبای تو همه در این لحظه جان دادن برای تو فایده ای بس بزرگ دارد و آن فایده این است که ترس از مرگ را از دل تو می زداید.

چرا امام صادق (علیه السلام) در این کلام خود، عشق به اهل بیت (علیهم السلام) را مایه برطرف شدن ترس از مرگ معرفی می کند و نسبت به بقیه فایده های این محبت سکوت می کند؟

من مدت زیادی در این موضوع فکر کردم و به این نتیجه رسیدم که به راستی که در آن لحظه های حسّاس جان دادن، هیچ چیز مانند محبت به اهل بیت (علیهم السلام) به درد ما نمی خورد.

آری در آن لحظه، محبت اهل بیت (علیهم السلام) کار خود را می کند و این ترس و اضطراب را برطرف می کند.

امروزه روان شناسان برای درمان اضطراب در زندگی، مطالعه و تحقیق می کنند و به نتایج جالبی هم رسیده اند.

اما مطالعات آنها هر چه قدر هم خوب باشد فقط در محدوده همین زندگی دنیایی است و نمی تواند آن اضطراب بزرگ لحظه جان دادن را برطرف سازد.



به راستی اگر بخواهیم برای رفع اضطراب کاری بکنیم خوب است تلاش کنیم تا آن اضطراب بزرگ را درمان کنیم! اضطراب لحظه جان دادن!

بنام مکتب شیعه را که برای درمان آن اضطراب بزرگ نسخه ای زیبا پیچیده است.

ص: 28

از امروز بیاییم در عشق و محبت خود به اهل بیت (علیهم السلام) راستین باشیم، و تلاش کنیم که شیعه واقعی آنها باشیم و گرد معصیت و گناه نگردیم.

و اگر به راستی، اهل بیت (علیهم السلام) را دوست داشته باشیم دیگر در لحظه جان دادن، هراسی نخواهیم داشت چرا که به بالین ما عزیزی می آید که از همه روان شناسان دنیا بهتر است!

او می آید تا اضطراب ما را درمان کند، او قدرتی خدایی دارد، کلام او اثری عجیب دارد! اصلاً دیدن او، درمان هر غم و اندوهی است و زیارتش شادمانی را به دل می آورد.

نمی دانم او را شناختی یا نه؟

کسی که تو یک عمر دم از عشق و محبت او زدی، اکنون که می خواهی جان بدهی تو را تنها نمی گذارد!

این لحظه، لحظه تنهایی توست و او خود می داند که تو چقدر به نگاه او محتاج هستی!

برای همین به کمک تو می آید و با تو سخن می گوید که نترس من با تو هستم!



و آن لحظه ای که تو صدای او را بشنوی و جمالش را ببینی، دیگر غمی به دل نداری، مرگ  
برای تو شیرین می شود، چرا که در لحظه جان دادن، محبوب خود را می بینی، صدایش را  
می شنوی، بوی خوش او را احساس می کنی، مهربانی او را نگاه می کنی!

و اشک شوق می ریزی، چون تو باور نمی کنی که مولایت این قدر مهربان باشد که

ص: 29

به سر بالین تو بیاید!

و تو باور نمی کنی که مولایت، مهمانت شده باشد.

در حیرتی بس بزرگ باقی می مانی!

مانده ای چه کنی، چه بگویی!

و مولای تو که این صحنه را می بیند خطاب به تو می کند: «من همان علی بن ابی طالبی  
هستم که همواره دوستم می داشتی».(1)

و اکنون شک تو به یقین مبدل گشته است، آری، مولایت به دیدارت آمده است، و تو فقط  
اشک می ریزی!

به صورت مولای خود خیره می شوی و با قطرات اشک از او تشکر می کنی!

ص: 30





1-12.. عن أبي عبد الله عليه السلام في حديث طويل أخذنا منه موضع الحاجة: «فيقوم عليه عليّ حتى يكبّ عليه فيقول: يا وليّ الله، ابشر، أنا عليّ بن أبي طالب الذي كنت تحبّني، أما لأنفعك...»: المحاسن ج 1 ص 17، الكافي ج 3 ص 129، بحار الأنوار ج 6 ص 18.

## آری، تو سعادت مند شدی!

نمی دانم مرا می شناسی یا نه؟

من «سعید بن یسار» هستم و در شهر کوفه زندگی می کنم و از شیعیان اهل بیت (علیهم السلام) بوده و بارها خدمت امام صادق (علیه السلام) رسیده ام و از آن حضرت احادیثی را نقل کرده ام و همه علمای شیعه، مرا شخص راستگو و مورد اعتمادی می دانند. (1)

آیا می خواهید شما را با زکریا آشنا سازم؟

«زکریا بن سبور» یکی از دوستان بسیار صمیمی من بوده و او هم انسانی مورد اعتماد می باشد. (2)

من و او روزگاران زیادی را با هم سپری کردیم و در راه نشر احادیث و سخنان امام صادق تلاش (علیه السلام) ای زیادی نمودیم.

چند روزی است که دوست من، زکریا در بستر بیماری قرار گرفته است و من گاه گاهی به او سر می زنم، اما امروز خبر دار شدم که حال او بدتر شده است و برای همین با عجله خود را به خانه او رساندم.

هنگامی که وارد خانه او شدم، دیدم که فرزندان و دوستان، گرد او جمع شده اند و گریه



- 1- 13. . سعید بن یَسَار الضُّبَیعی، کوفی، ثقه... رجال النجاشی رقم 478 ص 181،  
الفهرست للشیخ الطوسی ص 219، رجال الطوسی ص 213، رجال ابن داوود ص 172،  
رجال ابن داوود ص 80، نقد الرجال ج 2 ص 330.  
2- 14. . رجال الطوسی ص 210، خلاصه الأقوال ص 150.

می کنند.

من از دیدن این صحنه بسیار ناراحت شدم چرا که من یکی از بهترین دوستان خود را از دست می دادم.

جلو رفتم و در کنار بستر او نشستم، هر چه با او سخن گفتم او جوابی نداد، برای همین اشک در چشمان من حلقه زد.

اما ناگهان دیدم که زکریا دست راست خود را باز کرده و به سوی بالا آورد، مثل اینکه می خواست با کسی دست بدهد.

و بعد یک جمله گفت: «دست من سعادت مند شد یا علی».

من منظور او را نفهمیدم، به راستی منظور او چه بود؟

او با چه کسی سخن گفت؟

در آنجا کسی که نام او علی باشد نبود.



من در این فکر فرو رفته بودم که معنای این کار زکریا چه بود.

بعد از لحظاتی روح زکریا به سوی عالم باقی، شتافت و صدای گریه و ناله از منزل او بلند شد.

وقتی مردم خبر وفات زکریا را شنیدند، جمع شدند و ما بدن او را غسل داده و کفن کردیم و بدن او را تشییع نموده و به خاک سپردیم.

اما برای من این سؤال مانند یک معمای بی جواب باقی ماند که آن لحظه آخر عمر، زکریا با چه کسی حرف زد؟

منظور او از آن جمله چه بود؟

با خود گفتم خوب است به مدینه سفر کنم و به زیارت امام صادق (علیه السلام) شرفیاب

ص: 32

شوم و امام خود را ملاقات کنم و در ضمن از آن حضرت در مورد جریان زکریا، توضیح بخواهم.

بنابراین برای سفر به مدینه آماده شده و به سوی مدینه حرکت کردم.

بعد از زیارت قبر رسول خدا، به خانه امام صادق (علیه السلام) شرفیاب شدم و بعد از سلام و عرض ادب، در خدمت حضرت نشستم.



گویا خبر وفات زکریا به امام صادق (علیه السلام) رسیده بود، پس آن حضرت رو به من کرد و فرمود: «به من خبر بده که هنگام جان دادن زکریا، از او چه شنیدی؟».

من گفتم: «آقای من! من در آخرین لحظات، بر بالین زکریا حاضر بودم او دست خود را باز کرد، گویی می خواست با کسی دست بدهد و بعد چنین گفت: دست من سعادت مند شد یا علی».

امام صادق (علیه السلام) رو به من کرد و فرمود: «به خدا قسم، در آن لحظه زکریا، حضرت علی (علیه السلام) را دیده است».

حالا من فهمیدم که منظور زکریا چه بوده است!

زکریا در لحظه مرگ، حضرت علی (علیه السلام) را دیده بود چرا که آن حضرت به شیعیان خود قول داده است که در لحظه جان دادن به دیدن آنها بیاید!

خوشا به حالت ای زکریا که در لحظه جان دادن مولای خود را دیدی و جان دادی!

عجب، چرا من از این نکته غافل بودم!

زکریا، در لحظه جان دادن با حضرت علی (علیه السلام) حرف می زد!

ص: 33

آری، او دست خود را باز کرد چون می خواست با حضرت علی (علیه السلام) دست بدهد و چون دست او در دستان مهربان مولایش قرار گرفت گفت: «دست من سعادت مند شد!».



او گرمای مهربانی و وفاداری مولای خویش را با دست خود لمس کرد برای همین بود که با آن جمله از سعادت خویش خبر داد. (1)

ص: 34

1- 15. عن سعید بن یسار أنه حضر أحد ابني سابور وكان لهما ورع وإخبات، فمرض أحدهما - ولا أحسبه إلا زكريا بن سابور - قال: «فحضرتة عند موته ، قال: فبسط يده ثم قال: ابيضت يدي يا علي ، قال: فدخلت علي أبي عبد الله عليه السلام... فقال: أخبرني خبر الرجل الذي حضرته عند الموت، أي شيء سمعته يقول؟ قلت بسط يده فقال: ابيضت يدي يا علي، فقال أبو عبد الله عليه السلام: رآه والله رآه والله رآه والله: اختيار معرفه الرجال ج 2 ص 626، بحار الأنوار ج 6 ص 192، ومعناه أن المحتضر رأى الإمام علي عليه السلام وقد صافحه ، ولذا قال: ابيضت يدي يا علي: راجع هامش: الإيقاظ من الهجعه بالبرهان علي الرجعه، للحرّ العاملي ص 212.

### مولای من! مرا تنها نگذار!

نمی دانم نام «سید حمیری» را شنیده ای یا نه؟

سید حمیری شاعری بلند مرتبه بود که عشق و علاقه زیادی به حضرت علی (علیه السلام) داشت و همواره فضائل آن حضرت را با شعر بیان می کرد.

او در زمان امام صادق (علیه السلام) زندگی می کرد و اشعار پر محتوا و دلنشین او به زبان عربی نقش مهمی در ترویج مکتب اهل بیت (علیهم السلام) داشت و امام صادق (علیه السلام) او را به «سید شاعران» خطاب نمود. (1)



به هر حال اشعار او در مدح و فضیلت حضرت علی (علیه السلام)، زبانزد همه بود.

اکنون سید حمیری بیمار است و همه از شفای او نا امید شده اند.

آیا موافقی با هم به عیادت این شاعر نامدار شیعه برویم؟

وارد خانه او می شویم، تمام آشنایان و همسایگان او به خانه او آمده اند.

شیعیان خبر دار شده اند که آخرین لحظه های عمر آن شاعر بزرگ است برای همین همه به دیدن او آمده اند.

از شما چه پنهان بعضی از ناصبی ها هم آمده اند ببینند که سید چگونه جان

ص: 35

---

1-16. . روی أنّ الصادق علیه السلام لقيه فقال: «سمتک أمّک سیّداً ووقّقت فی ذلک ، أنت سیّد الشعراء»: الغدير ج 2 ص 240.

می دهد.

ناصری ها را می شناسی؟ همان هایی که دشمنی حضرت علی (علیه السلام) را به دل دارند!

نمی دانم سر و کله اینها برای چه اینجا پیدا شده است؟

چه کسی به آنها خبر داده است؟

آنها که به خون سید حمیری تشنه اند پس برای چه به عیادت او آمده اند؟



شاید اینها آمده اند تا مرگ سید حمیری را جشن بگیرند برای اینکه سید حمیری مثل خاری در چشمشان بود.

سید حمیری همواره فضائل حضرت علی (علیه السلام) را برای مردم بازگو می کرد، برای همین مرگ او، موجب شادی دشمنان شیعه می شود.

به هر حال، مرگ به سراغ همه می آید، اکنون سید حمیری در بستر افتاده است و مردم صورت زیبای او را می بوسند و با او سخن می گویند اما او را دیگر توان سخن گفتن نیست.

نگاه کن!

در صورت سید حمیری، نقطه سیاهی پدیدار می شود و آرام آرام، این سیاهی به پیش می رود تا این که همه صورت سید سیاه می شود!

این خبر خوشایندی نیست!

سید حمیری که یک مدافع بزرگ مکتب شیعه است چرا اکنون صورتش سیاه شده است؟

نگاه کن بین که ناصبی ها چقدر شاد هستند و فریاد می زنند: «دیدید که سید حمیری رویش سیاه شد؟»

ص: 36

چرا مولایش او را کمک نمی کند؟ ما به سید گفته بودیم دست از عقیده خود بر دارد اما گوش نکرد، اکنون سزای کار خویش را می بیند!«.



همه دوستان سید ناراحت هستند، واقعاً چه شده است، چرا صورت سید در این لحظه های آخر، سیاه شده است؟

شیعیان سرهای خود را پایین انداخته اند و از ناصبی ها خجالت می کشند.

غم و غصه از دست دادن سید حمیری از یک طرف، و از طرف دیگر، زخم زبان ناصبی ها، همه را کلافه کرده است.

خدایا، چه کنیم؟ جواب این ناصبی ها را چه بدهیم؟

نگاه کن، در صورت سیاه سید حمیری، نقطه روشن و سفیدی ظاهر می شود و آرام آرام تمام صورت سید را می گیرد!

صورت سید روشن و نورانی می شود!

مردم! نگاه کنید صورت سید نورانی شد!

مردم هجوم می آورند، آری صورت او مثل ماه می درخشد!

خنده بر لبهای سید نشسته است! سید حمیری می خندد!

او می خواهد حرف بزند!

این قدر سرو صدا نکنید!

مردم! آرام باشید، سید می خواهد سخن بگوید!

همه ساکت می شوند تا آخرین سخن سید را بشنوند!





همه به گوش باشید، قلم و دوات بیاورید آخرین کلام او را بنویسید: «كَذِبَ الزَّاعِمُونَ أَنَّ عَلِيًّا/ لَنْ يَنْجِيَ مَحَبَّهُ مِنْ هَنَاتٍ».

ص: 37

ترجمه سخن او این می شود: «چقدر در اشتباهند کسانی که خیال می کنند حضرت علی (علیه السلام)، دوست خود را در سختی ها تنها می گذارد! خداوند به خاطر مولایم علی (علیه السلام)، از گناهانم چشم پوشی کرد».

همه شیعیان شاد شدند و دشمنان اهل بیت (علیهم السلام)، شرمند شدند و سرهای خود را پایین انداختند.

آری، حضرت علی (علیه السلام)، دوستان خود را تنها نمی گذارد، وفا از آن حضرت، درس وفا آموخته است، چگونه می شود که او دوستان خود را فراموش کند!

بعد سید زیر لب چنین زمزمه کرد:

أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ

أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ

أَشْهَدُ أَنَّ عَلِيًّا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ

سپس سید حمیری جان به جان آفرین تسلیم کرد. (1)

ص: 38



1-17. . حدّث الحسین بن عون قال: «دخلت علی السید بن محمد الحمیری عائداً فی علته التي مات فيها، فوجدته يُساق به، ووجدت عنده جماعه من جيرانه و كانوا عثمانیه، وكان السید جمیل الوجه، رحب الجبهه، عریض ما بین السالفین، فبدت فی وجهه نکتة سوداء مثل النقطه من المداد، ثم لم تزل تزيد وتنمی حتّى طبقت وجهه بسوادها، فاغتمّ لذلك من حضره من الشیعه، وظهر من الناصبه سرور وشماته، فلم یلبث بذلك إلاّ قليلاً حتّى بدت فی ذلك المكان من وجهه لمعه بیضاء ، فلم تزل تزيد أيضاً وتنمی حتّى أسفر وجهه وأشرق، وافترّ السید ضاحكاً مستبشراً، فقال: کذب الزاعمون أنّ علیاً لن ینجی محبه من هناتقد وربّی دخلت جنّه عدن وعفا لی الإله عن سیئاتی فأبشروا الیوم أولیاء علیّ وتوالوا الوصی حتّى المماتمّ من بعده تولّوا بنیه واحداً بعد واحد بالصفات ثمّ أتبع قوله هذا: أشهد أن لا إله إلاّ الله حقّاً، وأشهد أنّ محمّداً رسول الله حقّاً، وأشهد أنّ علیاً أمير المؤمنین حقّاً، أشهد أن لا إله إلاّ الله، ثمّ اغمض عینه لنفسه ، فكأنما كانت روحه زباله طفئت أو حصاه سقطت. قال علی بن الحسین: قال لی أبی الحسین بن عون: وكان أذینه حاضراً، فقال: الله أكبر ، ما من شهد کمن لم یشهد، أخبرنی - وإلاّ صمتاً - الفضیل بن یسار، عن أبی ، جعفر وعن جعفر علیهما السلام أنّهما قالوا: حرام علی روح أن تفارق جسدها حتّى ترى الخمسه: محمّداً وعلیاً وفاطمه وحسنأ وحسیناً، بحيث تقرّ عینها، أو تسخن عینها، فانتشر هذا الحدیث فی الناس ، فشهد جنازته والله الموافق والمفارق»: المناقب لابن شهر آشوب ج 3 ص 23، الأمالی للطوسی ص 628، الفصول المهمّه ج 1 ص 321، كشف الغمّه ج 2 ص 40.

### آیا صدای مهربان جبرئیل را می شنوی؟

جبرئیل یکی از فرشتگان می باشد و در درگاه خداوند مقامی بس بزرگ دارد.



او امین وحی می باشد و کتابهای آسمانی را برای پیامبران می آورد همانطور که قرآن را از طرف خداوند بر پیامبر ما نازل نمود.

اکنون سؤال من این است بعد از اینکه نزول قرآن تمام شد آیا باز هم جبرئیل به روی زمین می آید؟

خیلی ها خیال می کنند که جبرئیل فقط کار نزول وحی را انجام می دهد و برای همین در جواب من می گویند که جبرئیل، دیگر به زمین نمی آید چون پیامبر ما آخرین پیامبران بود و دیگر هیچ کتاب آسمانی، نازل نخواهد شد.

البته درست است که جبرئیل هرگز برای آوردن وحی به روی زمین نخواهد آمد اما او برای انجام کارهای دیگر به زمین می آید.

نمی دانم شنیده ای هنگامی که مؤمنی می خواهد جان بدهد جبرئیل هم به بالین او حاضر می شود؟

حتماً سؤال می کنی در لحظه جان دادن مؤمن، جبرئیل برای چه به بالین مؤمن

ص: 39

می آید؟

جریان از این قرار است: هنگامی که عزرائیل (مأمور قبض روح انسان ها) می خواهد برای گرفتن جان مؤمن بیاید، جبرئیل نیز همراه او می آید.



مؤمن نگاه می کند می بیند که لحظه جان دادن او فرا رسیده است، اما قبل از هر چیز جبرئیل رو به عزرائیل می کند و می گوید: «ای عزرائیل! این کسی که می خواهی جانش را بگیری، رسول خدا و خاندان پاک او را دوست دارد، پس تو هم او را دوست داشته باش و با او مهربان باش».(1)

آری، جبرئیل می آید تا به عزرائیل سفارش کند که با مؤمن، مهربان باشد، و تو خود فکر کن که این سفارش جبرئیل چقدر می تواند مایه آرامش مؤمن شود، در آن لحظه حساس، مؤمن چون صدای آرام و مهربان جبرئیل را می شنود ترس او بر طرف می شود.

ص: 40

1-18.. عن أبي بصير قال: «قلت لأبي عبد الله عليه السلام جعلت فداك ، يُستكره المؤمن على خروج نفسه؟ قال: فقال: لا والله، قال: قلت: وكيف ذاك؟ قال: إن المؤمن إذا حضرته الوفاة... يحضره جبرئيل وميكائيل وإسرافيل وعزرائيل عليهم السلام...، وقال جبرئيل لميكائيل وإسرافيل عليهم السلام مثل ذلك، ثم يقولون جميعاً لملك الموت: إنه ممن كان يحبّ محمّداً وآله ويتولّى عليّاً وذريّته ، فارفق به...»: تفسير الفرات ص 553، بحار الأنوار ج 6 ص 162.

### مرگ آسوده در پرتو ایمان

به امام رضا(علیه السلام) خبر دادند که یکی از یاران شما، در حال جان دادن می باشد و لحظه های سختی را پشت سر می گذارد.



امام رضا(علیه السلام) تا این سخن را شنید تصمیم گرفت به عیادت او برود پس همراه با یاران خود به سوی خانه آن شخص حرکت کرد.

امام وارد خانه شد و در کنار بستر آن بیمار نشست و به او فرمود: «حال شما چگونه است؟».

او در پاسخ عرضه داشت که دیگر عمرم به سر آمده است و مرگ به زودی به سراغم می آید.

امام رضا(علیه السلام) فرمود: «مرگ را چگونه می دانی؟».

او در پاسخ گفت که مرگ را بسیار سخت و دردناک می دانم.

امام(علیه السلام) فرمود: «ایمان خود را به خدا و ولایت ما اهل بیت محکم کن، که مرگ را آسوده

ص: 41

خواهی یافت».

اینجا بود که آن مرد، زیر لب، اعتقاد به یگانگی خدا و محبت اهل بیت(علیهم السلام) را زمزمه کرد.

لحظاتی گذشت، ناگهان آن مرد رو به امام رضا(علیه السلام) کرد و گفت: «اینان فرشتگان الهی هستند که برایم هدیه های گرانبهای بهشتی آورده اند، آنان در حضور شما ایستاده اند، آیا به آنها اجازه می دهید که بنشینند».



و امام رضا(علیه السلام) فرمود: «ای فرشتگان، می توانید بنشینید».

همه نگاه ها متوجه این مرد شده بود، خوشا به حال او که در این لحظه آخر چنین سعادت مند شده است که امام رضا(علیه السلام) و فرشتگان الهی به بالین او آمده اند.

لحظاتی گذشت، و این مرد چشمان خود را روی هم گذاشت و در آرامش فرو رفت.

ناگهان چشمان خود را باز کرد و رو به امام رضا(علیه السلام) کرد و گفت: «این رسول خدا می باشد که همراه با حضرت علی و امام حسن و امام حسین و بقیه امامان(علیهم السلام)، بر بالین من آمده اند».

این آخرین سخن آن مرد بود و بعد از لحظاتی جان به جان آفرین تسلیم کرد.(1)

ص: 42

1- 19. «مرض رجل من أصحاب الرضا عليه السلام فعاده ، فقال: كيف تجدك ؟ قال لقيت الموت بعدك - يريد ما لقيه من شدة مرضه - فقال: كيف لقيته؟ قال: شديداً أليماً، قال: ما لقيته إنما لقيت ما يبدوُ به ويعرفك بعض حاله، إنما الناس رجلاًن: مستريح بالموت، ومستراح منه، فجدد الإيمان بالله وبالولايه تكن مستريحاً، ففعل الرجل ذلك ، ثم قال: يا بن رسول الله ، هذه ملائكة ربّي بالتحيات والتحف يسلمون عليك وهم قيام بين يديك ، فأذن لهم في الجلوس، فقال الرضا عليه السلام: اجلسوا ملائكة ربّي، ثم قال للمريض: سلهم أمروا بالقيام بحضرتي؟ فقال المريض: سألتهم فذكروا أنه لو حضر ك كل من خلقه الله من ملائكته لقاموا لك ولم يجلسوا حتى تأذن لهم، هكذا أمرهم الله عز وجل، ثم غمض الرجل عينيه وقال: السلام عليك يا بن رسول الله ، هذا شخصك مائل لي مع أشخاص محمد ومن بعده



الأئمة عليهم السلام وقضى الرجل: معانى الأخبار ص 289، مستدرک الوسائل ج 2 ص 126، بحار الأنوار ج 6 ص 155، جامع أحاديث الشيعة ج 3 ص 127.

### دعوت نامه ای از سوی خدا

خیلی طبیعی است که ما مرگ را خوش نداشته باشیم، زیرا با فرا رسیدن مرگ، باید از این دنیا دل کنده و وارد دنیایی شویم که هیچ شناختی از آن نداریم.

اما من در اینجا می خواهم پرده از حقیقتی بردارم و آن این است که بالاخره همه انسان های مؤمن، روزی، عاشق مرگ می شوند.

به راستی چند نفر را می شناسید که مرگ را دوست داشته باشند؟ تا چه رسد به این که عاشق مرگ باشند!

شاید خیال کنیم همه افرادی که مرگ را دوست ندارند، مؤمن واقعی نیستند چون مؤمن واقعی مرگ را دوست دارد.

اما من می خواهم بگویم که خیلی از همین مردم عادی، روزی عاشق مرگ می شوند.

آری، نشانه مؤمن این است که عاشق مرگ باشد اما در چه موقعی؟ و در کجا؟

امام صادق(علیه السلام) در سخن خود اشاره به این نکته می کند که در لحظه جان دادن، مؤمن عاشق مرگ می شود.



پس اگر ما الآن مرگ را دوست نداشته باشیم، عیبی نیست، مهم، آن لحظه های آخر است که عاشق مرگ شویم.

آری، مؤمن در آخرین لحظه های زندگی این دنیا، مرگ برایش از هر چیزی شیرین تر می شود و این وعده خداوند است.

دیگر وقت آن شده است که برای شما سخن امام صادق(علیه السلام) را بیان کنم.

«سدیر» یکی از یاران امام صادق(علیه السلام) است، یک روز او از آن حضرت سؤال کرد: «آقای من! آیا مؤمن، مرگ را بد می شمارد؟»

امام صادق(علیه السلام) فرمود: «نه، به خدا قسم، مؤمن مرگ را بسیار دوست دارد! وقتی عزرائیل برای گرفتن جان مؤمن می آید، در آغاز، مؤمن دچار هراس می شود، اما عزرائیل به سخن در می آید و خطاب به مؤمن می گوید: نترس و هراس نداشته باش، زیرا که من از پدر، نسبت به تو مهربان تر خواهم بود.

ای مؤمن! چشم خود را باز کن! نگاه کن! این رسول خدا است، آنها هم حضرت علی و حضرت زهرا و امام حسن و امام حسین و بقیه امامان(علیهم السلام) می باشند که به دیدن تو آمده اند».

پس مؤمن چشم خود را باز می کند و می بیند که چهارده معصوم(علیه السلام) در کنار اویند!





آن گاه صدایی به گوش مؤمن می رسد.

خدایا، این صدای کیست؟

این صدای فرشته ای از فرشتگان الهی است که مأمور می باشد تا این کلام خدا را به گوش مؤمن برساند.

آری، خدای متعال دستور داده است تا این فرشته از طرف او با مؤمن چنین بگوید: «ای بنده من! به سوی پروردگار خود باز گرد تا با بندگان خوب من که همان چهارده معصوم (علیه السلام) هستند، همراه باشی و وارد بهشت من گردی».

مؤمن چون این صدا را می شنود که خدای متعال او را به سوی خود فرا می خواند و از او دعوت می کند تا در بهشت او مسکن گزیند، مرگ را در کام خود شیرین می یابد و عاشق مرگ می شود.

آری، اینجاست که دری به سوی بهشت، مقابل دیدگان مؤمن، ظاهر می شود و او جایگاه و منزل خود را در بهشت می بیند.

امام صادق (علیه السلام) در آخر سخن خود می فرماید: «در آن هنگام هیچ چیز نزد مؤمن دوست داشتنی تر از جان دادن نیست».<sup>(1)</sup>

ص: 45

---

1-20. عن سدير الصيرفي قال: «قلت لأبي عبد الله عليه السلام: جعلت فداك يا بن رسول الله، هل يُكره المؤمنُ على قبض روحه؟ قال: لا والله، إنه إذا أتاه ملك الموت لقبض



روحه جزع عند ذلك ، فيقول له ملك الموت: يا وليّ الله لا تجزع، فوالذي بعث محمّداً صلى الله عليه وآله وسلم لأننا أبرّ بك وأشفق عليك من والد رحيم لو حضر ك، افتح عينيك فانظر، قال: ويمثل له رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وأمير المؤمنين وفاطمة والحسن والحسين والأئمّة من ذريّتهم عليهم السلام فيقال له: هذا رسول الله وأمير المؤمنين وفاطمة والحسن والحسين والأئمّة رفقاؤ، قال: فيفتح عينيه فينظر فينادى روحه مناد من قبل ربّ العزّه، فيقول: يا أيّتها النفس المطمئنّه إلى محمّد وأهل بيته ، ارجعي إلى ربّك راضيه بالولايه، مرضيه بالثواب، فادخلي في عبادي - يعني محمّد أو أهل بيته - وادخلي جنّتي، فما من شيء أحبّ إليه من استلال روحه واللحوق بالمنادي»: الكافي ج 3 ص 178، بحار الأنوار ج 6 ص 196. عن عبد الرحيم قال: «قال أبو جعفر عليه السلام: إنّما أحدكم حين يبلغ نفسه ها هنا ، ينزل عليه ملك الموت فيقول: أمّا ما كنت ترجو فقد أعطيتّه، وأمّا كنت تخافه فقد أمنت منه، ويفتح له باب إلى منزله من الجنّه، ويقال له: انظر إلى مسكنك في الجنّه...»: دعائم الإسلام ج 71، بحار الأنوار ج 6 ص 177، التفسير الصافي ج 2 ص 410.

### دعایی برای لحظه آخر

به پیامبر خبر دادند که یکی از یاران شما، آخرین لحظه های عمر خود را سپری می کند. آن حضرت با شنیدن این خبر از جا بلند شد و همراه با گروهی از یاران خود به سوی خانه او حرکت کرد. پیامبر وارد خانه شدند و در کنار بستر او قرار گرفتند اما او در حالتی بود که متوجه حضور آن حضرت نشد زیرا لحظه های جان دادن را به سختی سپری می کرد.



پیامبر با دیدن این منظره، ناراحت شده و رو به عزرائیل کرد و فرمود: «ای عزرائیل، فرصتی به این مرد بده تا با او سخن بگویم».

و تو خود می دانی که پیامبر می تواند عزرائیل را ببیند و با او سخن بگوید و سخن آن حضرت هم مورد قبول عزرائیل واقع می شود چرا که همه فرشتگان مأمورند تا به دستورات پیامبر گوش فرا دهند.

ص: 46

بعد از این که سخن پیامبر با عزرائیل تمام شد همه دیدند که کم کم حال آن مرد بهتر و بهتر شد تا اینکه به شرایط عادی بازگشت.

آن مرد چشم خود را باز کرد و دید که وجود مقدس پیامبر در کنار او نشسته است، پس خدمت آن حضرت سلام کرد.

پیامبر در حالی که لبخندی دلنشین به لب داشت به او فرمود: «چه خبر؟ در آن حالت چه می دیدی؟».

آن مرد گفت: «ای رسول خدا! صحنه عجیبی بود، در آن حال، تاریکی و سیاهی را می دیدم که به سوی من می آمد».

آن مرد در زندگی خود گناهای انجام داده بود که در لحظه مرگ به شکل سیاهی در مقابلش ظاهر شده و او را غرق ترس و وحشت کرده بودند.



پیامبر که جواب آن مرد را شنید رو به او کرد و فرمود: «این دعایی را که من می گویم بخوان: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الْكَثِيرَ مِنْ مَعَاصِيكَ وَأَقْبَلْ مِنِّي الْيَسِيرَ مِنْ طَاعَتِكَ! بار خدایا! گناهان زیاد مرا ببخشای و اعمال نیک مرا که بسیار کم است قبول نما».

آن مرد این دعا را زیر لب زمزمه کرد و دوباره بی هوش شد.

پیامبر لحظاتی صبر کرد تا اینکه آن مرد به هوش آمد، آن موقع از او سؤال کرد که در آن حالت بی هوشی، چه منظره ای را دیدی؟

آن مرد گفت:

ص: 47

«ای رسول خدا، دیدم که نورسفیدی به سوی من می آمد».

اینجا بود که پیامبر خیلی خوشحال شد و گل لبخند به صورت مبارکش نشست و رو به بستگان آن مرد کرد و فرمود: «خدا گناهان این مرد را بخشید».

و بعد از لحظاتی آن مرد جان به جان آفرین تسلیم کرد.

امام صادق (علیه السلام) بعد از نقل این جریان، فرمودند: «هرگاه به بالین کسی رفتید که در حال جان دادن است، این دعا را برای او بخوانید».<sup>(1)</sup>

آری، دعا می تواند دوی هر دردی باشد، و در آن لحظه های جان دادن بهترین راه برای کسب بخشش خداوند می باشد.



بیاید با خود عهد کنیم که هرگاه دیدیم کسی در حال جان دادن است به جای گریه و زاری، این دعا را برای او بخوانیم، می خواهد آن شخص، دوست و آشنای ما باشد یا یک فرد غریبه، به امید آنکه افرادی پیدا شوند که در لحظه جان دادن ما، این دعا را برای ما بخوانند.

ص: 48

1- 21. سالم بن ابی سلمه، عن ابی عبد الله علیه السلام قال: «حضر رجلاً الموت فقيل: يا رسول الله، إن فلاناً قد حضره الموت، فنهض رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ومعه ناس من أصحابه حتى أتاه وهو مغمی عليه، قال: فقال: يا ملك الموت كف عن الرجل حتى أسأله، فأفاق الرجل فقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم: ما رأيت؟ قال: رأيت بياضاً كثيراً وسواداً كثيراً، فقال: فأيهما كان أقرب إليك؟ فقال: السواد، فقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم: قل: اللهم اغفر لي الكثير من معاصيك، واقبل مني اليسير من طاعتك، فقال ثم أغمى عليه، فقال: يا ملك الموت خفف عنه ساعه حتى أسأله، فأفاق الرجل: فقال: ما رأيت؟ قال: رأيت بياضاً كثيراً وسواداً كثيراً، قال: فأيهما كان أقرب إليك؟ فقال، البياض، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: غفر الله لصاحبكم. قال: فقال أبو عبد الله عليه السلام: إذا حضرتم ميتاً فقولوا له هذا الكلام ليقوله»: الكافي ج 3 ص 125، وسائل الشيعه ج 16672، الحدائق الناظره ج 3 ص 363، جواهر الكلام ج 4 ص 17، ذخيره المعاد ج 1 ص 81، مصباح الفقيه ج 1 ص 347.

**فرشتگان با شاخه گل آمده اند**



همه شما داستان شیطان را شنیده اید، او سالیان سال عبادت خدا را نمود اما وقتی که خداوند به او فرمود که بر آدم سجده کن، حاضر نشد تا این دستور خداوند را انجام دهد و به همین علت بود که برای همیشه از درگاه قرب الهی دور شد.

از آن روز به بعد شیطان تلاش می کند تا مانع سعادت و کمال انسان ها شود و با انواع حيله ها بر سر راه خوشبختی فرزندان آدم، قرار می گیرد تا آنها را به راه گمراهی و بیچارگی بکشانند.

به هر حال، شیطان، دشمن انسان است و همه تلاش خود را در راه گمراهی او صرف می کند.

البته خداوند متعال وعده فرموده است که بندگان خوب خود را در مقابل نقشه شیطان، کمک نموده و آنها را یاری نماید.

نمی دانم شنیده ای یا نه، وقتی بنده مؤمنی از دنیا می رود فریاد و ناله شیطان

ص: 49

بلند می شود.

شاید با خود بگویی ما تا به حال شنیده بودیم که شیطان از مرگ انسان های خوب خوشحال می شود اما حالا حرف تازه ای می شنویم که با مرگ یک بنده خوب خدا، شیطان ناله سر می دهد و گریه می کند!!



البته تو خود می دانی که من این سخن را بدون دلیل نمی گویم، این حدیث رسول خدا را به گوش جان بسپار: «هنگامی که مرگ بنده خوب خدا فرا می رسد، عزرائیل با پانصد فرشته نازل می شود در حالی که هر کدام از آنها دو شاخه گل زیبا به همراه دارند. همه این فرشتگان، نزد مؤمن می آیند و با نهایت احترام خدمت او سلام می کنند و هر کدام به مؤمن بشارت و مژده دیدار خداوند را می دهند، پس از آن، همه فرشتگان در دو صف منظم می ایستند».

نمی دانم دیده ای که یک برده چگونه در مقابل ارباب خود می ایستد!

پیامبر فرمودند که این فرشتگان این گونه در حضور مؤمن می ایستند گویی که همه اینها بردگانی هستند که در حضور ارباب خود ایستاده اند. (1)

آری، همه این فرشتگان به پاس احترام مؤمن، با کمال نظم ایستاده اند، بوی خوش شاخه های گل، فضا را معطر کرده است.

به راستی که خداوند برای قبض روح مؤمن چه برنامه زیبایی ریخته است!

ما در زندگی خود دیده ایم که هرگاه رئیس جمهور یک کشور بخواهد به کشور دیگری سفر بکند در لحظه ورود به کشور میزبان، توسط یگان ویژه ای از نیروهای نظامی، مورد استقبال رسمی قرار می گیرد.

امروز دانستیم که مؤمن هم هنگامی که می خواهد به سفر ابدی خود برود و این



1-22. «سئل رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: كيف يتوفى ملك الموت المؤمن؟ فقال: إن ملك الموت ليقف من المؤمن عند موته موقف العبد الذليل من المولى، فيقوم هو وأصحابه لا يدنو منه حتى يبدأ بالتسليم ويبشّره بالجنّة»: كتاب من لا يحضره الفقيه ج 1 ص 135، بحار الأنوار 6 ص 167، تفسير نور الثقلين ج 4 ص 225.

دنیا را ترک کند توسط پانصد فرشته، مورد استقبال، واقع می شود.

این یک مراسم بسیار باشکوه است به گونه ای که خبر آن به گوش شیطان می رسد.

پیامبر در ادامه سخن خود می فرماید: «چون شیطان به این فرشتگان نگاه می کند که جهت مراسم قبض روح مؤمن جمع شده اند دست خود بر سر می گذارد و فریاد می زند».

صدای ناله و گریه شیطان مایه تعجب اطرافیان او می شود.

هنگامی که لشکریان شیطان صدای گریه او را می شنوند می گویند: «ای آقای ما! تو را چه می شود؟ چرا این چنین بی تابی می کنی؟»؟

و شیطان جواب می دهد: «مگر نمی بینید که خداوند چگونه از بنده خوب خود، احترام می گیرد؟ ببینید چه مراسمی برای قبض روح این مؤمن برگزار شده است! شما کجا بودید، چرا برای گمراهی این فرد، تلاش نکردید؟ چرا او را از راه خدا منحرف نکردید؟».

و لشکریان او جواب می دهند که ما نهایت سعی و تلاش خود را نمودیم تا او را گمراه کنیم اما او هرگز به وسوسه های ما گوش نداد. (1)





1-23. قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم: «إذا رضی الله عن عبدٍ قال: یا ملک الموت ، اذهب إلى فلان فأتنی بروحه، حسبی من عمله، قد بلوته فوجدته حیث أحبّ، فینزل ملک الموت ومعه خمسّمئه من الملائکة معهم قضبان الریاحین وأصول الزعفران، کلّ واحد منهم یشّره ببشاره سوی بشاره صاحبه، ویقوم الملائکة صفّین لخروج روحه، معهم الریحان ، فإذا نظر إلیهم إبلیس وضع یده علی رأسه ثمّ صرخ، فیقول له جنوده: مالک یا سیدنا؟ فیقول: أما ترون ما أعطی هذا العبد من الکرامه؟ آین کتم عن هذا؟ قالوا: جهدنا به فلم یطعنا»: بحار الأنوار ج 6 ص 161، معارج الیقین فی أصول الدین ص 488.

### بوی خوش آن یار مهربان

پیامبر اسلام ویژگی هایی مخصوص به خود داشت که شخصیت او را از دیگران جدا می کرد.

برای مثال آن حضرت همواره خوشبو بود به گونه ای که هرگاه آن حضرت از کوچه ای عبور می کرد مردم از بوی عطر خوشی که در آن فضا پیچیده بود، می فهمیدند که پیامبر از آن جا گذر نموده است.

در روایات آمده است پولی که پیامبر خرج عطر و بوی خوش می کرد بیش از پولی بود که صرف غذا می کرد و این نشان از اهمیت خوشبو و معطر بودن دارد. (1)

کاش همه مسلمانان خوشبو بودن، پیامبر را الگوی خود قرار می دادند و به این وسیله ارتباطات بین فردی جامعه ما محکمتر و زیباتر می شد چرا که بوی خوشی که شما استفاده



می کنید بهترین هدیه ای است که به همکار و دوست و همسر خود می دهید و نشانه آن است که به آنها احترام می گذارید.

ص: 52

---

1-24. عن أبي عبد الله عليه السلام: «كان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ينفق في الطيب أكثر مما ينفق في الطعام»: الكافي ج 6 ص 12، مكارم الأخلاق ص 34.

یکی دیگر از ویژگی های پیامبر این بود که صورت آن حضرت همواره نورانی بود به گونه ای که در تاریکی شب، نوری از صورت آن حضرت جلوه نمایی می کرد.

آری، من و تو که در آن زمان نبودیم تا بوی خوش پیامبر را استشمام کنیم و صورت نورانی او را مشاهده کنیم.

اما من به شما آدرسی می دهم که در آنجا می توانیم به آرزوی خود برسیم.

آری، دیر یا زود مرگ به سراغ ما می آید و بدن ما را داخل قبر می گذارند، در آنجا می توانیم به خواسته خود برسیم.

حتماً با خود می گویی: آخر آنجا، داخل قبر دیگر چه مجالی هست که من به آرزوی خود فکر کنم.

اما صبر کن، می خواهم مطلب زیبایی برایت بگویم:



من می دانم که بارها و بارها به تاریکی قبر فکر کرده ای و از آن وحشت کرده ای، اما اکنون از امام صادق (علیه السلام) این سخن را بشنو: «چون مؤمن را داخل قبر گذاشته و آن را با خاک پوشاندند، قبر مؤمن شکافته می شود و دری آشکار می شود و مؤمن به سوی آن در نگاه می کند».

آیا می توانی حدس بزنی که مؤمن چه می بیند؟

قبر که تاریک تاریک است، اما نوری از آن در به سوی قبر می آید و تمام قبر را روشن می کند.

این نور، نور صورت زیبای رسول خدا می باشد.

و بوی خوشی به مشام مؤمن می رسد، آری این بوی خوش آن

ص: 53

حضرت است. (1)

جانم به فدای مهربانیت ای رسول خدا که دوستان خود را در سخت ترین لحظه ها تنها نمی گذاری!

ای آقا و مولای ما!

چه می شود آن لحظه که در قبر قرار گیریم و همه، ما را تنها گذارند، به ما هم نظر لطفی بنمایی!



1-25. عن أبي بصير قال: قال أبو عبد الله عليه السلام في حديث: «... فإذا وضع في قبره ردّ إليه الروح إلى ورقيه، ثم يُسأل عما يعلم، فإذا جاء بما يعلم فتح له ذلك الباب الذي أراه رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم، فيدخل عليه من نورها وبردها وطيب ريحها...»: الكافي ج 3 ص 130، بحار الأنوار ج 6 ص 197، جامع أحاديث الشيعة ج 3 ص 144، تفسير نور الثقلين ج 3 ص 555.

اکنون که دانسته ایم به دیدن دوستان خوبت می روی، ما هم چشم انتظاریم، گر چه شرمنده روی تو هستیم اما نگاه ما به کرم و لطف شماست.

### از بازنشستگی خبری نیست!

خداوند دو فرشته را مأمور نوشتن اعمال ما نموده است و اسم آنها «رقیب» و «عتید» می باشد، آنها تمامی اعمال و کردار ما را ثبت می نمایند تا در روز قیامت موقع حسابرسی اعمال، به پیشگاه خداوند عرضه شود.

این دو فرشته از لحظه ای که ما به بلوغ می رسیم مشغول انجام وظیفه خود می شوند و تا آخرین لحظه های عمر ما، اعمال نیک و بد ما را ثبت می کنند.

تا به حال فکر کرده اید که وقتی یک نفر از دنیا می رود، تکلیف این دو فرشته که مخصوص ثبت اعمال بودند، چه می شود؟

آیا خدا به آنها مأموریتی تازه می دهد؟ یا اینکه آنها هم بازنشسته می شوند!!



اما آنها باید بدانند که از بازنشستگی خبری نیست، خدا به آنها مأموریتی جدید می دهد.

من توجه شما را به حدیثی از امام صادق (علیه السلام) جلب می کنم.

آن حضرت فرمودند:

ص: 55

«هنگامی که مؤمن جان به جان آفرین تسلیم می کند آن دو فرشته ای که مأمور ثبت اعمال او بودند به آسمان صعود می کنند. آنان در حالی که اشک می ریزند و گریه می کنند به درگاه خداوند عرضه می دارند: بار خدایا! مرگ بنده خوب تو فرا رسید، او اهل طاعت و بندگی تو بود، چقدر از او اعمال نیک و پسندیده دیدیم. بار خدایا اکنون وظیفه ما بعد از مرگ او چیست؟ پس خدا به آنان می گوید: به روی زمین برگردید و تا روز قیامت، در کنار قبر او منزل کنید و همواره مشغول عبادت من باشید و ثواب آن عبادت های خود را در پرونده اعمال او بنویسید و چون روز قیامت بر پا شود او را به سوی بهشت رهنمون شوید و در بهشت به خدمت او درآید»<sup>(1)</sup>.

ص: 56

---

1-26. عن حنان بن سدير، عن أبيه، قال: «كنت عند أبي عبد الله عليه السلام، فذكر عنده المؤمن وما يجب من حقه، فالتفت إليّ أبو عبد الله عليه السلام فقال لي: يا أبا الفضل، ألا أحدثك بحال المؤمن عند الله؟ فقلت: بلى فحدثني جعلت فداك، فقال: إذا قبض الله روح المؤمن، صعد ملكاه إلى السماء فقالا: يا رب، عبدك ونعم العبد، كان سريعاً إلى طاعتك، بطيئاً عن معصيتك، وقد قبضته إليك، فما تأمرنا من بعده؟ فيقول الجليل الجبار: اهبطا إلى



الدنيا وكونا عند قبر عبدی ومجدانی وسبحانی وهلالنی وكبرانی ، واكتبا ذلك لعبدی حتّى أبعثه من قبره»: بحار الأنوار ج 6 ص 12، جامع أحاديث الشيعة ج 15 ص 539. «روى بأنّ المحتضر يحضره صفّ من الملائكة عن يمينه عليهم ثياب خضر، وصفّ عن يساره عليهم ثياب سود، ينتظر كلّ واحد من الفريقين فى قبض روحه... فإذا فارقته روحه تبعاه الملكان اللذان كانا موكلين به يبكيان وترحّمان عليه، ويقولان: رحم الله هذا العبد كم أسمعنا الخير، وكم أشهدنا على الصالحات، وقالوا: يا ربّنا إنّنا كنّا موكلين به وقد نقلته إلى جوارك فما تأمرنا ؟ فيقول تعالى: تلمان قبره وترحّمان عليه وتستغفران له إلى يوم القيامة، فإذا كان يوم القيامة أتياه بمركب فأركباه ومشيا بين يديه إلى الجنّة وخدماءه فى الجنّة»: الدعوات ص 282، بحار الأنوار ج 6 ص 172.

### شاخه گلی که فراموشی می آورد

امام سجاد(علیه السلام) در حدیثی فرمودند: «هنگامی که موقع مرگ بنده مؤمن فرا می رسد خداوند دو شاخه گل از بهشت برای مؤمن می فرستد».

یادم نمی رود یک روز این حدیث را در محفلی ذکر کردم، یکی از افرادی که آنجا بود به من رو کرد و گفت:

«آخر یک نفر نیست به خدا بگوید که ای خدا، در مدت عمر مؤمن، یک شاخه گل برایش نفرستادی، حالا که عزرائیل می خواهد جانش را بگیرد برای او شاخه گل می فرستی!».

اما اگر این دوست من صبر می کرد برای او توضیح می دادم که همه کارهای خداوند، حکمتی دارد.



اینکه خدا صبر می کند و در لحظه جان دادن برای مؤمن، شاخه گل می فرستد برای این است که در آن شرایط هیچ چیز به اندازه این شاخه گل برای او مفید نیست.

خداوند برای مؤمنی که می خواهد جان بدهد دو شاخه گل می فرستد اما این دو شاخه گل، گل‌های معمولی نیستند!

هر کدام از این شاخه گل ها اثر مخصوصی را دارد.

مقداری فکر کن، هر انسانی در این دنیا وظیفه دارد برای گذران امور زندگی خود به تلاش و فعالیت اقتصادی پردازد.

آری، کار و تلاش در اسلام به عنوان عبادت معرفی شده است و شخص مؤمن هم در راستای این دستور اسلامی، به کسب درآمد می پردازد.

خوب این بنده خدا، یک عمر زحمت کشیده است، خانه و ماشین و دیگر وسائل زندگی را فراهم نموده است و معلوم است که به آن علاقمند است و شاید دل کندن از آن برای او سخت باشد.

آیا می دانی نام یکی از آن شاخه گل‌ها، «مُسیخه» می باشد؟

مُسیخه به معنای «بی خیال کننده» می باشد، مؤمن چون این شاخه گل را می بوید قلبش از دلبستگی به مال دنیا بی خیال می شود، با بویدن این شاخه گل، دیگر هیچ علاقه ای به مال دنیا در دل مؤمن باقی نمی ماند.



اکنون دیگر مؤمن، هیچ علاقه ای به اموال و دارایی خود ندارد، اصلاً به آنها فکر نمی کند، تمام اموالش برای او بی ارزش می شود.

آیا می دانی نام آن گل دیگر چیست؟

ص: 58

امام سجاد(علیه السلام) نام آن را «مُنسیه» معرفی می کند.

منسیه، یعنی «فراموشی آور»!

آیا دیده ای افرادی دچار بیماری فراموشی شده اند و دیگر هیچ چیز را به یاد نمی آورند.

مؤمن با بوییدن این شاخه گل دوم، به یک فراموشی مبتلا می شود.

البته نه اینکه مؤمن همه چیز را فراموش کند، نه، بلکه او هر چه رنگ و بوی دنیا را دارد فراموش می کند.

خانه من، ماشین من، شهرت من، ریاست من، فرزند من، همسر من!

مؤمن همه اینها را فراموش می کند.

اکنون او دیگر به یاد ندارد که خانه و زندگی داشته است!

حالا شیطان دیگر چه می تواند بکند؟

حتماً شنیده ای که شیطان در آن لحظه های آخر عمر، به سراغ انسان می آید و چون می داند او به اموال و دارایی خود محبت دارد تلاش می کند تا انسان را به گمراهی بکشاند مثلاً





به او می گوید اگر دست از خداپرستی برنداری خانه تو را آتش می زنم، ماشین تو را آتش می زنم و...

آن لحظه، لحظه بسیار حساسی است، چه بسا افرادی بوده اند که در آن لحظه به دنبال وسوسه شیطان، عاقبت به خیر نشده اند.

اما خداوند در آن لحظه های حساس، با فرستادن دو شاخه گل، بنده مؤمن خود را یاری می کند.

مؤمن چون آن دو شاخه گل را می بوید حافظه اش از مال دنیا و هر آنچه رنگ

ص: 59

دنیایی دارد خالی می شود، دیگر شیطان هیچ کاری نمی تواند بکند، اگر بخواهد به مؤمن بگوید که اگر «شهادتین» بگویی خانه تو را آتش می زنم، مؤمن اصلاً یادش نمی آید که خانه ای داشته است!

و به این ترتیب تلاش شیطان بی نتیجه می شود و مؤمن با راحتی و آسودگی تمام به سوی دیار باقی می شتابد و مرگ در کام او شیرین جلوه می کند. (1)

ص: 60

---

1- 27. عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «قال علي بن الحسين زين العابدين عليه السلام: قال الله عز وجل: ما من شيء أتردد عنه ترددي عن قبض روح المؤمن، يكره الموت وأنا أكره مساءته، فإذا حضره أجله الذي لا يؤلِّق فيه بعثت إليه بريحانيتين من الجنة، تُسمَّى



إحداهما المسخيه، والأخرى المنسيه، فأما المسخيه فتسخيه عن ماله، وأما المنسيه فتنسيه أمر الدنيا: الأما لي للطوسي ص 414، بحار الأنوار ج 6 ص 152. عن أبي محمد الأنصاري - وكان خيراً - عن عمّار الأسدي، عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: «قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: لو أن مؤمناً أقسم على ربّه عزّ وجلّ أن لا يميته ما أماته أبداً، ولكن إذا حضر أجله بعث الله عزّ وجلّ إليه ريحين: ريحاً يُقال له: المنسيه، وريحاً يُقال له: المسخيه، فأما المنسيه فإنّها تنسيه أهله وماله، فأما المسخيه فإنّها تسخي نفسه عن الدنيا حتّى يختار ما عند الله تبارك وتعالى»: الكافي ج 2 ص 127، معاني الاخبار ص 142.

### خانه بهشتی خود را نگاه کن!

من در اینجا می خواهم بار دیگر تصویر جان دادن مؤمن را به روایت امام صادق(علیه السلام)، برای بازگو کنم تا بدانی که اگر شیعه واقعی اهل بیت(علیهم السلام) باشی چقدر مرگ برای تو دلنشین می شود!

آن لحظه ای که دیگر زبان تو بند آمده است و قادر به سخن گفتن نیستی و فرزندان و همسر و آشنایان، گرد تو جمع شده اند و تو اشک را در چشم آنها می بینی و آرام آرام می فهمی که باید بار سفر بر بندی و از همه آنها جدا شوی!

و تو نگاه به اطرافیان خود می کنی و می خواهی با آنان سخن بگویی اما نمی توانی زیرا که زبانت بند آمده است!

اما تو نباید نگران باشی چرا که درست همان لحظه ای که زبانت بند می آید وعده بزرگ خداوند فرا می رسد.



این قانون خداوند است، درست آن موقعی که زبان مؤمن بند می آید، یک مهمانی بزرگ آغاز می شود.

ص: 61

آنجا را نگاه کن!

آن آقا کیست که با عده ای به خانه تو آمده اند!

آنها مهمانان تو هستند!

آنها را شناختی یا نه؟

آن یکی رسول خدا می باشد، آن دیگری حضرت علی (علیه السلام) است، آن دیگری امام حسن (علیه السلام) و دیگری امام حسین (علیه السلام)!

همه امامان معصوم (علیه السلام) آمده اند!

نگاه کن حضرت زهرا (س) هم آمده است. (1)

آیا نمی خواهی به آنها سلام کنی!

یادت هست یک عمر زیارت جامعه خواندی و گفتی: «السلام علیکم یا أهل بیت النبوه»

حالا هم همین جمله را بگو!

رسول خدا می آید طرف راست تو می نشیند و حضرت علی (علیه السلام) در سمت چپ تو!



بعد از آن می بینی که جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل هم آمده اند.

شنیده ام که تو از عزرائیل می ترسی!

خوب، قبل از اینکه عزرائیل بیاید چهارده معصوم (علیه السلام) می آیند تا تو دیگر نترسی!

آری، قبل از آنکه عزرائیل بیاید آن عزیزانی که یک عمر عاشقشان بودی، به کنار تو آمده اند!

حضرت زهرا(س) هم زودتر از عزرائیل آمده است!

مگر تو نبودی که برای فرزندان او عزاداری می کردی!

ص: 62

---

1-28. عن أبي بصير قال: «قلت لأبي عبد الله عليه السلام: جعلت فداك، يُستكره المؤمن على خروج نفسه؟ قال: فقال: لا والله، قال: قلت: وكيف ذاك؟ قال: إن المؤمن إذا حضرته الوفاة حضر رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وأهل بيته: أمير المؤمنين علي بن أبي طالب وفاطمة والحسن والحسين، وجميع الأئمة عليهم الصلاة والسلام، - وأكنوا عن اسم فاطمه - ويحضره جبرئيل وميكائيل وإسرافيل وعزرائيل...»: تفسير الفرات ص 553، بحار الأنوار ج 6 ص 162.

مگر تو نبودی که برای مظلومیت آنها اشک می ریختی!

اکنون نوبت آنهاست تا تو را یاری کنند و چه خوب یاری می کنند!



گوش کن!

چهارده معصوم (علیه السلام) دارند با عزرائیل سخن می گویند، همه آنها یک حرف و یک سخن را تکرار می کنند: «ای عزرائیل! این مؤمن را که می بینی ما را دوست دارد، با او مهربان باش!».

و عزرائیل پاسخ می دهد: «قسم به خدا، من با او همچون پدری مهربان برخورد می کنم و برای او از برادر، دلسوزتر خواهم بود».

اکنون عزرائیل نزدیک تو می آید و با تو سخن می گوید: «ای بنده خدا! آیا برگه آزادی از آتش جهنم را با خود داری؟».

و تو جواب می دهی: آری، با محبت و عشق به محمد و آل محمد (علیه السلام) و با ولایت حضرت علی (علیه السلام)، برگه آزادی از جهنم را دارم. (1)

و اکنون رسول خدا با تو سخن می گوید: «نگران نباش، نترس، که تو در امان هستی!».

این سخن رسول خدا است که قلب تو را آرام می کند.

و تو محو جمال دلربای آن حضرت می شوی!

و اکنون به دستور رسول خدا پرده ها از جلوی چشم تو کنار می رود و تو نگاه می کنی خانه خودت را در بهشت می بینی!

و تو به سوی بالا نگاه می کنی!



1-29. عن أبي بصير في حديث طويل عن أبي عبد الله عليه السلام: «... ثم يقولون جميعاً لملك الموت: إنه ممن كان يحبَّ محمداً وآله ويتولَّى علياً وذريته، فارق به، قال: فيقول ملك الموت: والذي اختاركم وكرمكم واصطفى محمداً صلى الله عليه وآله وسلم بالنبوه وخصه بالرساله، لأننا أرفق به من والد رفيق، وأشفق عليه من أخ شفيق، ثم قام إليه ملك الموت فيقول: يا عبد الله، أخذت فكاك رقتك؟ أخذت رهان أمانك؟ فيقول: نعم، فيقول الملك: فماذا؟ فيقول: بحبي محمداً وآله، وبولايتي علي بن أبي طالب وذريته، فيقول: أما ما كنت تحذر فقد آمنك الله منه، وأما ما كنت ترجو فقد أتاك الله به، افتح عينيك فانظر إلى ما عندك، قال: فيفتح عينيه فينظر إليهم واحداً واحداً، ويفتح له باب إلى الجنة فينظر إليها، فيقول له: هذا ما أعد الله لك، وهو أرفقاً، أفتحبُّ اللحاق بهم أو الرجوع إلى الدنيا؟ قال: فقال أبو عبد الله عليه السلام: أما رأيت شخوصه ورفع حاجبيه إلى فوق من قوله: لا حاجه لى إلى الدنيا ولا الرجوع إليها؟ ويناديه مناد من بطنان العرش يسمعه ويسمع من بحضرته: يا أيتها النفس المطمئنة إلى محمد ووصيه والأئمة من بعده، ارجعي إلى ربك راضيه بالولايه، مرضيه بالثواب، فادخلي في عبادى مع محمد وأهل بيته، وادخلي جنتى غير مشوبه»: تفسير الفرات ص 553، بحار الأنوار ج 6 ص 162.

دارى بهشت را مى بينى !

نگاه کن، شاخه ای از درخت طوبی به خانه تو هم آمده است !

آیا می توانی برایم بگویی که اصل این درخت طوبی در کجای بهشت است؟



آری، اصل این درخت در خانه حضرت علی (علیه السلام) است!

(خواننده عزیز، نمی دانم تا به حال بالین شخصی بوده ای که دارد جان می دهد، اگر دیدی که او چشم باز کرده و به سمت بالا نگاه می کند، بدان آن همان موقعی است که او به چهره چهارده معصوم (علیه السلام) نگاه می کند). (1)

رسول خدا به تو می گوید: «این خانه تو در بهشت است، اکنون، اختیار با خودت است اگر بخواهی می توانی در دنیا بمانی! و البته اگر دنیا را انتخاب کنی خداوند به تو ثروت و دارایی زیادی خواهد داد.»

اما تو در جواب چه می گویی؟

امام صادق (علیه السلام) فرمود: «مؤمن در آن لحظه به رسول خدا می گوید: ای رسول خدا، من دیگر به دنیا کاری ندارم.»

آری، چون چشم تو به جمال رسول خدا و اهل بیت او روشن شد و جایگاه بهشتی خود را دیدی، دیگر دنیا آنقدر در چشم تو کوچک می شود که حاضر نمی شوی برای یک لحظه هم در دنیا بمانی!

(خواننده محترم، وقتی در بالین کسی حاضر شدی که در لحظه جان دادن است اگر دیدی که ابروهای خود را به سوی بالا حرکت می دهد، حواست باشد این همان لحظه ای است که او دارد در جواب رسول خدا می گوید که من دنیا را نمی خواهم! جواب منفی او به صورت حرکت ابروها به سوی بالا جلوه می کند). (2)



1-30. فقال أبو عبد الله عليه السلام: «... افتح عينيك فانظر، قال: ويمثل له رسول الله عليه السلام وأمير المؤمنين وفاطمة والحسن والحسين والأئمة من ذريتهم عليهم السلام، فيقال له: هذا رسول الله وأمير المؤمنين وفاطمة والحسن والحسين والأئمة رفقاؤ، قال: فيفتح عينيه فينظر...»: تفسير الفرات ص 553، بحار الأنوار ج 6 ص 162.

2-31. فقال أبو عبد الله عليه السلام: «أما رأيت شخوصه ورفع حاجبيه إلى فوق، من قوله: لا حاجة لي إلى الدنيا ولا الرجوع إليها؟...»: تفسير الفرات ص 553، بحار الأنوار ج 6 ص 162.

پس خودت این مرگ زیبا را انتخاب می کنی!

این یک قانون است که خداوند جان مؤمن را به زور نمی گیرد، بلکه مؤمن با میل و رغبت مرگ را انتخاب می کند!

اکنون عرق به پیشانی تو می نشیند و اشک از گوشه چشم راست جاری می شود.

این اشک شوق است!

شوق وصال آنهایی که یک عمر به عشقشان زندگی کردی!

شوق دیدار آن عزیزانی که دیدار آنها همواره آرزوی تو بود!

و روح تو از جسمت جدا می شود و از همین جا زندگی عالم برزخ تو آغاز می گردد.

و تو می بینی که مردم، جمع شده اند و بدن تو را برای غسل دادن می برند و بعد از غسل دادن، کفن بر بدنت می پوشانند و برای تشییع جنازه تو آماده می شوند.





نگاه کن، بین دوستان تو که قبل از تو از دنیا رفته اند به استقبال تو آمده اند، آنها را به یاد می آوری یا نه؟

روح مؤمنانی که قبل از تو از دنیا رفته اند به استقبال تو می آیند و به تو سلام نموده و تو را به نعمتهای خدا بشارت می دهند. (1)

و این گونه زندگی جدید تو آغاز می شود.

این یک تولد دوباره برای توست!

و به راستی که با حضور امامان معصوم (علیه السلام) مرگ بسیار دلنشین است.

آری، زندگی فقط با محبت و عشق به آنان دلنشین می شود و مرگ و جان دادن هم با حضور آنان از عسل شیرین تر!

ص: 65

---

1- 32. عن أبي بصير قال: «قال أبو عبد الله عليه السلام: إذا حيل بينه وبين الكلام، أتاه رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ومن شاء الله، فجلس رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم عن يمينه، والآخر عن يساره، فيقول له رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: أما ما كنت ترجو فهو ذا أمامك، وأما ما كنت تخاف منه فقد أمنت منه، ثم يفتح له باب إلى الجنة فيقول: هذا منزلك في الجنة، فإن شئت رددناك إلى الدنيا ولك فيها ذهب وفضه، فيقول: لا حاجة في الدنيا، فعند ذلك يبيض لونه، ويرشح جبينه، وتتقلص شفاته، وتنتشر منخراه، وتدمع عينه اليسرى، فأى هذه العلامات رأيت فاكتف بها... وتلقاه أرواح المؤمنين يسلمون عليه ويبشرونه



بما أعدّ الله له جلّ ثناوٍ من النعيم...»: الكافي ج 3 ص 130، بحار الأنوار ج 6 ص 197،  
جامع أحاديث الشيعة ج 3 ص 144، تفسير نور الثقلين ج 3 ص 555.

بار خدایا!

چه می شود که ما را به آخرین و بزرگترین آرزویمان برسانی!

ما را هم از جمله آنانی قرار ده که بزرگترین مهمانی عمرشان را در آخرین لحظه عمرشان  
برگزار می کنند!

آن لحظه ای که چشم باز می کنند و می بینند که میزبان چهارده معصوم (علیه السلام) شده  
اند!

و مولایشان حضرت علی (علیه السلام) را در کنار خود می بینند و اشک شوق در چشمشان  
حلقه می زند و به صورت مهربان او خیره می شوند و لبخند می زنند و می گویند:

خوش آمدی!

ای مولای مهربان ما

یا علی!

«پایان»

ص: 66

پی نوشت ها



(1). «عن علي بن أبي طالب عليه السلام وهو ساجد يبكي علا نحيبه وارتفع صوته بالبكاء، فقلنا: يا أمير المؤمنين ، لقد أمرضنا بكاوٍ وأمضنا وشجانا ، وما رأيناك قد فعلت مثل هذا الفعل قطّ، فقال: كنت ساجداً أدعو ربّي بدعاء الخيرات في سجدتي ، فغلبني عيني ، فرأيت روّاً هالتي وأقلقتني، رأيت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قائماً وهو يقول: يا أبا الحسن ، طالت غيبتك ، فقد اشتقت إلى روّاك، وقد أنجز لي ربّي ما وعدني فيك. فقلت: يا رسول الله ، وما الذي أنجز لك فيّ؟ قال: أنجز لي فيك وفي زوجتك وابنيك وذريّتك في الدرجات العلى في عليين، قلت: بأبي أنت وأمي يا رسول الله فشيّعنا؟ قال: شيّعنا معنا، وقصورهم بحذاء قصورنا، ومنازلهم مقابل منازلنا، قلت: يا رسول الله ، فما لشيّعنا في الدنيا؟ قال: الأمن والعافيه، قلت: فما لهم عند الموت؟ قال: يحكم الرجل في نفسه ويورّ ملك الموت بطاعته، قلت: فما لذلك حدّ يعرف؟ قال: بلى، إنّ أشدّ شيّعنا لنا حباً يكون خروج نفسه كشرب أحدكم في يوم الصيف الماء البارد الذي ينتقع به القلوب...»: بحار الأنوار ج 1616، ص 42 باب 194.

(2). عن الحارث الهمداني قال: «دخلت على أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام فقال: ما جاء بك؟ فقلت: حبّي لك يا أمير المؤمنين، فقال: يا حارث أتحبّني؟ قلت: نعم والله يا أمير المؤمنين، قال: أما لو بلغت نفسك الحلقوم رأيتني حيث تحبّ، ولو رأيتني وأنا أذود الرجال عن الحوض ذود غريبه الإبل لرأيتني حيث تحبّ، ولو رأيتني وأنا مارّ على الصراط بلواء الحمد بين يدي رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لرأيتني حيث تحبّ»: كشف الغمّه ج 1381، بحار الأنوار ج 6 ص 181، ج 27 ص 157، الفصول المهمّه ج 1 ص 315.



عن الأصبع بن نباته قال: «دخل الحارث الهمداني على أمير المؤمنين عليّ عليه السلام في نفر من الشيعة و كنت فيهم، فجعل الحارث يتند في مشيته ويخبط الأرض بمحجنه ، وكان مريضاً، فأقبل عليه أمير المؤمنين عليه السلام ، وكانت له منه منزله فقال: كيف تجدك يا حارث؟ فقال: نال الدهر يا أمير المؤمنين مني... وأبشرك يا حارث لتعرفني عند الممات، وعند الصراط، وعند الحوض، وعند المقاسمه، قال الحارث: وما المقاسمه؟ قال:

ص: 67

مقاسمه النار ، أقاسمها قسمه صحيحه، أقول: هذا وليّ فاتركيه، وهذا عدوّى فخذيه...»: الأمالى للمفيد ص 3، الأمالى للطوسى ص 625، مدينة المعاجز ج 3 ص 116، بحار الأنوار ج 6 ص 178، ج 6 ص 120، خاتمه مستدرک الوسائل ج 2 ص 218، الغدير ج 11 ص 222.

عن الحارث الأعور قال: «أتيت أمير المؤمنين عليه السلام ذات ليله ، فقال: يا أعور ، ما جاء بك؟ قال: فقلت يا أمير المؤمنين ، جاء بى واللّه حبك، قال: أما إنى سأحدثك لشكرها، أما إنّه لا يموت عبد يحبّنى فتخرج نفسه حتّى يرانى حيث يحبّ، ولا يموت عبد يبغضنى فتخرج نفسه حتّى يرانى حيث يكره...»: اختيار معرفه الرجال ج 1 ص 299، بحار الأنوار ج 6 ص 192، الغدير ج 11 ص 222، معجم رجال الحديث ج 5 ص 173، ج 10 ص 211، قاموس الرجال ج 12 ص 46، أعيان الشيعة ج 4 ص 366.

(3). عن يحيى بن سابور قال: «سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول فى الميّت تدمع عينه عند الموت ، فقال: ذلك عند معاينه رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم ، يرى ما يسره، قال: ثمّ قال : أما ترى الرجل إذا يرى ما يسره فتدمع عينه ويضحك؟»: الكافى ج 3 ص 133، علل



الشرائع ج 1 ص 307، معانى الأخبار ص 236، كتاب من لا يحضره الفقيه ج 1 ص 13، مستدرک الوسائل ج 2 ص 161، كتاب الزهد للحسين بن سعيد ص 83، الفصول المهمه ج 1 ص 303، جامع أحاديث الشيعة ج 3 ص 14، ميزان الحكمه ج 4 ص 2798.

(4). عن أبي بصير قال: «قال أبو عبد الله عليه السلام: إذا حيل بينه وبين الكلام، أتاه رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ومن شاء الله، فجلس رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم عن يمينه، والآخر عن يساره، فيقول له صلى الله عليه وآله وسلم: أمّا ما كنت ترجو فهو ذا أمامك، وأمّا ما كنت تخاف منه فقد أمنت منه، ثمّ يفتح له باب إلى الجنّة فيقول: هذا منزلك في الجنّة، فإن شئت رددناك إلى الدنيا ولك فيها ذهب وفضّه، فيقول: لا حاجه في الدنيا، فعند ذلك يبيّض لونه، ويرشح جبينه، وتتقلّص شفّته، وتنتشر منخراه، وتدمع عينه اليسرى، فأىّ هذه العلامات رأيت فاكتف بها، فإذا خرجت النفس من الجسد...»: الكافي ج 3 ص 130، بحار الأنوار ج 6 ص 197، جامع أحاديث الشيعة ج 3 ص 144، تفسير نور الثقلين ج 3 ص 555.

(5). «إنّ لنا فيك أملاً طويلاً، إنّ لنا فيك رجاءً عظيماً، عصيناك ونحن نرجو أن تستر علينا...»: مصباح المتهجّد ص 86، إقبال الأعمال ج 1 ص 162، المصباح ص 92.

(6). عن أبي حمزه الثمالي قال: «قلت لأبي جعفر عليه السلام: ما يصنع بأحدنا عند الموت؟ قال: أمّا والله يا أبا حمزه ما بين أحدكم وبين أن يرى مكانه من الله ومكانه منّا إلاّ أن يبلغ نفسه ها هنا - ثمّ أهوى بيده إلى نحره - ، ألاّ أبشرك يا أبا حمزه؟ فقلت: بلى جعلت فداك، فقال: إذا كان ذلك أتاه رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وعلى عليه السلام



معه، يقعد عند رأسه، فقال له رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: أما تعرفنى؟ أنا رسول الله، هلمّ إلينا، فما أمامك خير لك ممّا خلفت، أمّا ما كنت تخاف فقد أمنت، وأمّا ما كنت ترجو فقد هجمت عليه، أيتها الروح أخرجى إلى روح الله ورضوانه، ويقول له على عليه السلام مثل قول رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم. ثمّ قال: يا أبا حمزه؟ ألا أخبرك بذلك من كتاب الله؟ قول الله: «الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ»: تفسير أبى حمزه الشمالى 94، تفسير العياشى ج 2 ص 126، تفسير نور الثقلين ج 2 ص 313، بحار الأنوار ج 6 ص 178.

(7). نهج البلاغه ج 2 ص 219، عيون الحكم والمواعظ ص 91، دستور معالم الحكم ص 36، شرح نهج البلاغه ج 11 ص 257، كنز العمال ج 16 ص 200، تاريخ مدينه دمشق ج 50042.

(8). عن عبد الحميد بن عوّاض، قال: «سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: إذا بلغت نفس أحدكم هذه قيل له: أمّا ما كنت تحزن من همّ الدنيا وحزنها، فقد أمنت منه، ويقال له: أمامك رسول الله وعلى وفاطمه عليهم السلام» المحاسن ج 1 ص 17، الفصول المهمه ج 1 ص 317، بحار الأنوار ج 6 ص 184.

(9). عن على بن عقبه، عن أبيه قال: «دخلنا على أبى عبد الله عليه السلام أنا والمعلّى بن خنيس، فقال: يا عقبه، لا يقبل الله من العباد يوم القيامة إلا هذا الذى أنتم عليه، وما بين أحدكم وبين أن يرى ما تقرّ به عينه إلا أن تبلغ نفسه هذا - وأوماً بيده إلى الوريد - قال: ثمّ أتكأ وغمز إلى المعلّى أن سلّه، فقلت: يا بن رسول الله، إذا بلغت نفسه هذه فأى شىء يرى؟ فردّ عليه بضعه عشر مرّه: أى شىء يرى؟ فقال فى كلّها: يرى، لا يزيد عليها، ثمّ جلس فى آخرها فقال: يا عقبه! قلت: لبيك وسعديك، فقال: أبيت إلا أن تعلم؟ فقلت: نعم يا بن رسول الله، إنّما دينى مع دمي، فإذا ذهب دمي كان ذلك، وكيف بك يا بن رسول الله كلّ



ساعه؟ وبكيت، فرق لى فقال: يراهما واللّه، قلت: بأبى أنت وأمى من هما؟ فقال: ذاك رسول الله عليه السلام على عليه السلام، يا عقبه لن تموت نفس موًنه أبداً حتى تراهما، قلت: فإذا نظر إليهما المون أيرجع إلى الدنيا؟ قال: لا بل يمضى أمامه، فقلت له: يقولان شيئاً جعلت فداك؟ فقال: نعم، يدخلان جميعاً على المون فيجلس رسول الله عليه السلام عند رأسه، وعلى عند رجله، فيكبّ عليه رسول الله عليه السلام فيقول: يا ولى الله أبشر، أنا رسول الله، إنى خير لك ممّا تترك من الدنيا، ثم ينهض رسول الله فيقوم عليه على صلوات الله عليهما حتى يكبّ عليه فيقول: يا ولى الله ابشر أنا على بن أبى طالب الذى كنت تحببني أمّا لأنفعك. ثم قال أبو عبد الله عليه السلام: أما إن هذا فى كتاب الله عزّ وجلّ، قلت: أين هذا جعلت فداك من كتاب الله؟ قال: فى سورة يونس قول الله تبارك وتعالى ها هنا: «الَّذِينَ آمَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ \* لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ»: المحاسن ج 171، بحار الأنوار ج 6 ص 18، ورواه الشيخ الكليني فى الكافي ج 3 ص 129 مع اختلاف يسير، وكذلك رواه

ص: 69

العياشى فى تفسيره ج 2 ص 12 مع اختلاف يسير.

قال العلامة المجلسى فى شرح هذا الخبر: «إنما دينى مع دمي»: المراد بالدم الحياه، أى أترك طلب الدين ما دمت حياً، فإذا ذهب دمي - أى متّ - كان ذلك - أى ترك الطلب - أو المعنى: أنه إنما يمكنى تحصيل الدين ما دمت حياً، فقوله: فإذا ذهب دمي استفهام إنكارى، أى بعد الموت كيف يمكنى طلب الدين؟ وفى الكافي: إنما دينى مع دينك فإذا ذهب دينى كان ذلك، أى إن دينى، إنما يستقيم إذا كان موافقاً لدينك، فإذا ذهب دينى لعدم علمى بما تعتقده كان ذلك أى الخسران والهلاك والعذاب الأبدى، أشار إليه مبهماً لتفخيمه.



وأما استشهاده عليه السلام بآييه ، فالظاهر أنه فسر البشرى فى الحياه الدنيا بما يكون عند الموت، ويحتمل أن يكون عليه السلام فسر البشرى فى الآخره بذلك ؛ لأنّ تلك الحاله من مقدّمات النشأه الآخره، فالبشرى فى الحياه الدنيا بالمنامات الحسنه كما ورد فى أخبار أُخر، أو بما بشر الله فى كتبه وعلى لسان أنبيائه، والأوّل أظهر.

(10) . سعيد بن يسار عن أبى عبد الله عليه السلام: «هل الدين إلاّ الحبّ»: الخصال ص 21، مستدرک الوسائل ج 12 ص 227، التفسير الصافى ج 1 ص 326، تفسير نور الثقلين ج 1 ص 327.

عن فضيل بن يسار ، عن أبى جعفر عليه السلام: «بنى الإسلام على خمس، على الصلاه والزكاه والصوم والحجّ والولاية ، ولم يناد بشيء كما نودى بالولاية...»: الكافى ج 2 ص 18، الخصال ص 278، فضائل الأشهر الثلاثه ص 86، وسائل الشيعه ج 1 ص 13، 18، شرح الأخبار ج 2 ص 277.

(11) . عن قتيبه الأعشى، عن أبى عبد الله عليه السلام ، قال: «أما إنّ أحوج ما تكونون فيه إلى حبنا حين تبلغ نفس أحدكم هذه - وأوماً بيده إلى نحره - ثمّ قال: لا بل إلى ها هنا - وأهوى بيده إلى حنجرته -، فيأتيه البشير فيقول: أما ما كنت تخافه فقد أمنت منه»: المحاسن ج 1 ص 177، بحار الأنوار ج 6 ص 187.

(12) . عن أبى عبد الله عليه السلام فى حديث طويل أخذنا منه موضع الحاجه: «فيقوم عليه علىّ حتى يكبّ عليه فيقول: يا ولىّ الله ، ابشر ، أنا علىّ بن أبى طالب الذى كنت تحببى ، أما لأنفعك...»: المحاسن ج 1 ص 17، الكافى ج 3 ص 129، بحار الأنوار ج 6 ص 18.





(13). سعید بن یسار الضبیعی، کوفی، ثقه...: رجال النجاشی رقم 478 ص 181، الفهرست للشیخ الطوسی ص 219، رجال الطوسی ص 213، رجال ابن داوود ص 172، رجال ابن داوود ص 80، نقد الرجال ج 2 ص 330.

ص: 70

(14). رجال الطوسی ص 210، خلاصه الأقوال ص 150.

(15). عن سعید بن یسار أنه حضر أحد ابني سابور وكان لهما ورع وإخبات، فمرض أحدهما - ولا أحسبه إلا زكريا بن سابور - قال: «فحضرته عند موته، قال: فبسط يده ثم قال: ابيضت يدي يا علي، قال: فدخلت علي أبي عبد الله عليه السلام... فقال: أخبرني خبر الرجل الذي حضرته عند الموت، أي شيء سمعته يقول؟ قلت بسط يده فقال: ابيضت يدي يا علي، فقال أبو عبد الله عليه السلام: رآه والله رآه والله رآه والله: اختيار معرفه الرجال ج 2 ص 626، بحار الأنوار ج 6 ص 192، ومعناه أن المحتضر رأى الإمام علي عليه السلام وقد صافحه، ولذا قال: ابيضت يدي يا علي: راجع هامش: الإيقاظ من الهجعه بالبرهان علي الرجعه، للحرّ العاملي ص 212.

(16). روى أن الصادق عليه السلام لقيه فقال: «سمتک أمک سیّداً ووفقت فی ذلك، أنت سیّد الشعراء»: الغدير ج 2 ص 240.

(17). حدّث الحسين بن عون قال: «دخلت علي السید بن محمد الحمیری عائداً فی علته التي مات فيها، فوجدته يُساق به، ووجدت عنده جماعه من جيرانه وكانوا عثمانیه، وكان السید جميل الوجه، رحب الجبهه، عريض ما بين السالفين، فبدت فی وجهه نكته سوداء مثل النقطه من المداد، ثم لم تزل تزيد وتنمی حتى طبقت وجهه بسوادها، فاغتمّ لذلك من حضره من



الشيعة، وظهر من الناصبه سرور وشماته، فلم يلبث بذلك إلا قليلاً حتى بدت فى ذلك المكان من وجهه لمعه بيضاء ، فلم تزل تزيد أيضا وتنمى حتى أسفر وجهه وأشرق، وافتتر السيد ضاحكاً مستبشراً، فقال:

كذب الزاعمون أنّ علياً لن ينجى محبه من هنا فقد وربى دخلت جنه عدن وعفا لى الإله عن سيئاتي فأبشروا اليوم أولياء علىّ وتوالوا الوصى حتى المماتم من بعده تولوا بنيه واحداً بعد واحد بالصفات

ثم أتبع قوله هذا: أشهد أن لا إله إلا الله حقاً حقاً، وأشهد أن محمداً رسول الله حقاً حقاً، وأشهد أن علياً أمير المؤمنين حقاً حقاً، أشهد أن لا إله إلا الله، ثم اغمض عينه لنفسه ، فكأنما كانت روحه زباله طفئت أو حصاه سقطت. قال علىّ بن الحسين: قال لى أبى الحسين بن عون: وكان أذينه حاضراً ، فقال: الله أكبر ، ما من شهد كمن لم يشهد، أخبرنى - وإلا صمتاً - الفضيل بن يسار، عن أبى ، جعفر وعن جعفر عليهما السلام أنّهما قالوا: حرام على روح أن

ص: 71

تفارق جسدها حتى ترى الخمسه: محمداً وعلياً وفاطمه وحسناً وحسيناً ، بحيث تقرّ عينها، أو تسخن عينها، فانتشر هذا الحديث فى الناس ، فشهد جنازته والله الموافق والمفارق»: المناقب لابن شهر آشوب ج 3 ص 23، الأمالى للطوسى ص 628، الفصول المهمه ج 1 ص 321، كشف الغمه ج 2 ص 40.

(18). عن أبى بصير قال: «قلت لأبى عبد الله عليه السلام جعلت فداك ، يُستكره المؤمن على خروج نفسه ؟ قال: فقال: لا والله، قال: قلت: وكيف ذاك؟ قال: إنّ المؤمن إذا حضرته الوفاة... يحضره جبرئيل وميكائيل وإسرافيل وعزرائيل عليهم السلام...، وقال جبرئيل لميكائيل



وإسرافيل عليهم السلام مثل ذلك، ثم يقولون جميعاً لملك الموت: إنه ممن كان يحبّ محمّداً وآله ويتولّى علياً وذريته، فارق به...»: تفسير الفرات ص 553، بحار الأنوار ج 6 ص 162.

(19). «مرض رجل من أصحاب الرضا عليه السلام فعاده، فقال: كيف تجدك؟ قال لقيت الموت بعدك - يريد ما لقيه من شدّه مرضه - فقال: كيف لقيته؟ قال: شديداً أليماً، قال: ما لقيته إنّما لقيت ما يبدو به ويعرّفك بعض حاله، إنّما الناس رجلان: مستريح بالموت، ومستراح منه، فجدّد الإيمان بالله وبالولايه تكن مستريحاً، ففعل الرجل ذلك، ثمّ قال: يا بن رسول الله، هذه ملائكة ربّي بالتحّيّات والتحف يسلمون عليك وهم قيام بين يديك، فأذن لهم فى الجلوس، فقال الرضا عليه السلام: اجلسوا ملائكة ربّي، ثمّ قال للمريض: سلهم أمروا بالقيام بحضرتى؟ فقال المريض: سألتهم فذكروا أنّه لو حضر ك كلّ من خلقه الله من ملائكته لقاموا لك ولم يجلسوا حتّى تأذن لهم، هكذا أمرهم الله عزّ وجلّ، ثمّ غمض الرجل عينيه وقال: السلام عليك يا بن رسول الله، هذا شخصك مائل لى مع أشخاص محمّد ومن بعده الأئمّه عليهم السلام وقضى الرجل»: معانى الأخبار ص 289، مستدرک الوسائل ج 2 ص 126، بحار الأنوار ج 6 ص 155، جامع أحاديث الشيعة ج 3 ص 127.

(20). عن سدير الصيرفى قال: «قلت لأبى عبد الله عليه السلام: جعلت فداك يا بن رسول الله، هل يُكره الموءن على قبض روحه؟ قال: لا والله، إنه إذا أتاه ملك الموت لقبض روحه جزع عند ذلك، فيقول له ملك الموت: يا ولىّ الله لا تجزع، فوالذى بعث محمّداً صلى الله عليه وآله وسلم لأننا أبرّ بك وأشفق عليك من والد رحيم لو حضر ك، افتح عينيك فانظر، قال: ويمثل له رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وأمير الموءنين وفاطمه والحسن والحسين والأئمّه من ذريتهم عليهم السلام فيقال له: هذا رسول الله وأمير الموءنين وفاطمه



والحسن والحسين والأئمة رفقاو، قال: فيفتح عينيه فينظر فينادى روحه مناد من قبل ربّ العزّه، فيقول: يا أيّتها النفس المطمئنّه إلى محمّد وأهل بيته، ارجعي إلى ربّك راضيه بالولايه، مرضيه بالثواب، فادخلي في عبادي - يعني محمّد أو أهل بيته - وادخلي جنّتي، فما من شيء، أحبّ إليه من استلال روحه واللحوق بالمنادي»: الكافي ج 3 ص 178، بحار الأنوار ج 6 ص 196.

ص: 72

عن عبد الرحيم قال: «قال أبو جعفر عليه السلام: إنّما أحدكم حين يبلغ نفسه ها هنا، ينزل عليه ملك الموت فيقول: أمّا ما كنت ترجو فقد أعطيتّه، وأمّا كنت تخافه فقد أمنت منه، ويفتح له باب إلى منزله من الجنّه، ويقال له: انظر إلى مسكنك في الجنّه...»: دعائم الإسلام ج 71، بحار الأنوار ج 6 ص 177، التفسير الصافي ج 2 ص 410.

(21). سالم بن أبي سلمه، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «حضر رجلاً الموت فقيل: يا رسول الله، إنّ فلاناً قد حضره الموت، فنهض رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ومعه ناس من أصحابه حتّى أتاه وهو مغمى عليه، قال: فقال: يا ملك الموت كف عن الرجل حتّى أسأله، فأفاق الرجل فقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم: ما رأيت؟ قال: رأيت بياضاً كثيراً وسواداً كثيراً، فقال: فأيهما كان أقرب إليك؟ فقال: السواد، فقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم: قل: اللهم اغفر لي الكثير من معاصيك، واقبل منّي اليسير من طاعتك، فقال ثمّ أغمى عليه، فقال: يا ملك الموت خفّف عنه ساعه حتّى أسأله، فأفاق الرجل: فقال: ما رأيت؟ قال: رأيت بياضاً كثيراً وسواداً كثيراً، قال: فأيهما كان أقرب إليك؟ فقال، البياض، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: غفر الله لصاحبكم. قال: فقال أبو عبد الله عليه السلام: إذا حضرتم ميتاً فقولوا له هذا الكلام ليقوله»: الكافي ج 3 ص 125، وسائل الشيعة ج 16672، الحدائق



الناظره ج 3 ص 363، جواهر الكلام ج 4 ص 17، ذخيره المعاد ج 1 ص 81، مصباح الفقيه ج 1 ص 347.

(22). «سئل رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم: كيف يتوفى ملك الموت المؤمن؟ فقال: إن ملك الموت ليقف من المؤمن عند موته موقف العبد الذليل من المولى، فيقوم هو وأصحابه لا يدنو منه حتى يبدأ بالتسليم ويبشّره بالجنّه»: كتاب من لا يحضره الفقيه ج 1 ص 135، بحار الأنوار ج 6 ص 167، تفسير نور الثقلين ج 4 ص 225.

(23). قال النبي صلى الله عليه و آله وسلم: «إذا رضى الله عن عبد قال: يا ملك الموت، اذهب إلى فلان فأنتى بروحه، حسبى من عمله، قد بلوته فوجدته حيث أحب، فينزل ملك الموت ومعه خمسمئه من الملائكة معهم قضبان الرياحين وأصول الزعفران، كل واحد منهم يبشّره ببشاره سوى بشاره صاحبه، ويقوم الملائكة صفين لخروج روحه، معهم الرياحان، فإذا نظر إليهم إبليس وضع يده على رأسه ثم صرخ، فيقول له جنوده: مالك يا سيدنا؟ فيقول: أما ترون ما أعطى هذا العبد من الكرامه؟ أين كنتم عن هذا؟ قالوا: جهدنا به فلم يطعننا»: بحار الأنوار ج 6 ص 161، معارج اليقين فى أصول الدين ص 488.

(24). عن أبي عبد الله عليه السلام: «كان رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم ينفق فى الطيب أكثر مما ينفق فى الطعام»: الكافى ج 6 ص 12، مكارم الأخلاق ص 34.

(25). عن أبي بصير قال: قال أبو عبد الله عليه السلام فى حديثٍ: «... فإذا وضع فى قبره ردّ إليه الروح إلى وركيه، ثمّ



يُسأل عما يعلم، فإذا جاء بما يعلم فتح له ذلك الباب الذى أراه رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم، فيدخل عليه من نورها وبردها وطيب ريحها...»: الكافى ج 3 ص 130، بحار الأنوار ج 6 ص 197، جامع أحاديث الشيعة ج 3 ص 144، تفسير نور الثقلين ج 3 ص 555.

(26). عن حنان بن سدير، عن أبيه، قال: «كنت عند أبي عبد الله عليه السلام، فذكر عنده المؤمن وما يجب من حقه، فالتفت إلى أبو عبد الله عليه السلام فقال لى: يا أبا الفضل، ألا أحدثك بحال المؤمن عند الله؟ فقلت: بلى فحدثنى جعلت فداك، فقال: إذا قبض الله روح المؤمن، صعد ملكاه إلى السماء فقالا: يا رب، عبدك ونعم العبد، كان سريعاً إلى طاعتك، بطيئاً عن معصيتك، وقد قبضته إليك، فما تأمرنا من بعده؟ فيقول الجليل الجبار: اهبطا إلى الدنيا وكونا عند قبر عبدى ومجدانى وسبحانى وهللانى وكبرانى، واكتبا ذلك لعبدى حتى أبعثه من قبره»: بحار الأنوار ج 6 ص 12، جامع أحاديث الشيعة ج 15 ص 539.

«روى بأن المحتضر يحضره صف من الملائكة عن يمينه عليهم ثياب خضر، وصف عن يساره عليهم ثياب سود، ينتظر كل واحد من الفريقين فى قبض روحه... فإذا فارقت روحه تبعاه الملكان اللذان كانا موكلين به بيكيان ويترحمان عليه، ويقولان: رحم الله هذا العبد كم أسمعنا الخير، وكم أشهدنا على الصالحات، وقالوا: يا ربنا إنا كنا موكلين به وقد نقلته إلى جوارك فما تأمرنا؟ فيقول تعالى: تلزمان قبره وتترحمان عليه وتستغفران له إلى يوم القيامة، فإذا كان يوم القيامة أتياه بمركب فأركباه ومشيا بين يديه إلى الجنة وخدماه فى الجنة»: الدعوات ص 282، بحار الأنوار ج 6 ص 172.

(27). عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «قال على بن الحسين زين العابدين عليه السلام: قال الله عز وجل: ما من شىء أتردد عنه ترددى عن قبض روح المؤمن، يكره الموت وأنا أكره مساءته، فإذا حضره أجله الذى لا يؤخر فيه بعثت إليه بريحانيتين من الجنة، تُسمى إحداهما



المسخیه، والأخرى المنسیه، فأما المسخیه فتسخیه عن ماله، وأما المنسیه فتنسیه أمر الدنيا: الأمالی للطوسی ص 414، بحار الأنوار ج 6 ص 152.

عن أبی محمد الأنصاری - وكان خيراً - عن عمّار الأسدی، عن أبی عبد الله علیه السلام، قال: «قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: لو أنّ مؤمناً أقسم على ربّه عزّ وجلّ أن لا یميته ما أماته أبداً، ولكن إذا حضر أجله بعث الله عزّ وجلّ إليه ريحین: ريحاً يُقال له: المنسیه، وريحاً يُقال له: المسخیه، فأما المنسیه فإنّها تنسیه أهله وماله، فأما المسخیه فإنّها تسخى نفسه عن الدنيا حتّى یختار ما عند الله تبارک وتعالی»: الكافی ج 2 ص 127، معانی الاخبار ص 142.

(28). عن أبی بصیر قال: «قلت لأبى عبد الله علیه السلام: جعلت فداك، یستكره المؤمن على خروج نفسه؟ قال:

ص: 74

فقال: لا والله، قال: قلت: وكيف ذاك؟ قال: إنّ المؤمن إذا حضرته الوفاه حضر رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وأهل بيته: أمير المؤمنين على بن أبى طالب وفاطمه والحسن والحسين، وجميع الأئمة عليهم الصلاه والسلام، - وأكنوا عن اسم فاطمه - ويحضره جبرئيل وميكائيل وإسرافيل وعزرائيل...»: تفسير الفرات ص 553، بحار الأنوار ج 6 ص 162.

(29). عن أبى بصير فى حديث طويل عن أبى عبد الله علیه السلام: «... ثمّ يقولون جميعاً لملك الموت: إنّه ممّن كان يحبّ محمّداً وآله ويتولّى عليّاً وذريّته، فارفق به، قال: فيقول ملك الموت: والذى اختاركم وكرّمكم واصطفى محمّداً صلى الله عليه وآله وسلم بالنبوه وخصّه بالرساله، لأننا أرفق به من والد رفيق، وأشفق عليه من أخ شفيق، ثمّ قام إليه ملك



الموت فيقول: يا عبد الله ، أخذت فكاك رقبتك ؟ أخذت رهان أمانك ؟ فيقول: نعم، فيقول الملك: فماذا ؟ فيقول: بحبى محمداً وآله، وبولايتى على بن أبى طالب وذريته، فيقول: أما ما كنت تحذر فقد آمنك الله منه، وأما ما كنت ترجو فقد أتاك الله به، افتح عينيك فانظر إلى ما عندك، قال: فيفتح عينيه فينظر إليهم واحداً واحداً، ويفتح له باب إلى الجنة فينظر إليها، فيقول له: هذا ما أعد الله لك، وهو اء رفاؤ، أفتحب اللحاق بهم أو الرجوع إلى الدنيا؟ قال: فقال أبو عبد الله عليه السلام: أما رأيت شخوصه ورفع حاجبيه إلى فوق من قوله: لا حاجه لى إلى الدنيا ولا الرجوع إليها؟ ويناديه مناد من بطنان العرش يسمعه ويسمع من بحضرته: يا أيتها النفس المطمئنة إلى محمد ووصيه والأئمة من بعده ، ارجعى إلى ربك راضيه بالولايه، مرضيه بالثواب، فادخلى فى عبادى مع محمد وأهل بيته ، وادخلى جنتى غير مشوبه»: تفسير الفرات ص 553، بحار الأنوار ج 6 ص 162.

(30) . فقال أبو عبد الله عليه السلام: «... افتح عينيك فانظر، قال : ويمثل له رسول الله عليه السلام وأمير المؤمنين وفاطمة والحسن والحسين والأئمة من ذريتهم عليهم السلام ، فيقال له : هذا رسول الله وأمير المؤمنين وفاطمة والحسن والحسين والأئمة رفاؤ، قال : فيفتح عينيه فينظر...»: تفسير الفرات ص 553، بحار الأنوار ج 6 ص 162.

(31) . فقال أبو عبد الله عليه السلام: «أما رأيت شخوصه ورفع حاجبيه إلى فوق ، من قوله: لا حاجه لى إلى الدنيا ولا الرجوع إليها؟...»: تفسير الفرات ص 553، بحار الأنوار ج 6 ص 162.

(32) . عن أبى بصير قال: «قال أبو عبد الله عليه السلام: إذا حيل بينه وبين الكلام ، أتاه رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ومن شاء الله، فجلس رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم عن يمينه، والآخر عن يساره، فيقول له رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: أما ما كنت ترجو





فهو ذا أمامك، وأما ما كنت تخاف منه فقد أمنت منه، ثم يفتح له باب إلى الجنة فيقول: هذا منزلك في الجنة، فإن شئت رددناك إلى الدنيا ولك فيها ذهب وفضة، فيقول: لا حاجة في الدنيا، فعند ذلك يبيض لونه، ويرشح

ص: 75

جبينه، وتتقلص شفاته، وتنتشر منخراه، وتدمع عينه اليسرى، فأى هذه العلامات رأيت فاكتف بها... وتلقاه أرواح المومنين يسلمون عليه ويبشرونه بما أعد الله له جل ثناؤه من النعيم...: الكافي ج 3 ص 130، بحار الأنوار ج 6 ص 197، جامع أحاديث الشيعة ج 3 ص 144، تفسير نور الثقلين ج 3 ص 555.

ص: 76

### منابع

1. اختيار معرفة الرجال، الشيخ الطوسي، (460 ق)، تصحيح ميرداماد الإسترابادي، تحقيق: السيد على الرجائي، 1404، الطبعة الأولى، مؤسسه آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث.
2. أعيان الشيعة، السيد محمد الأمين، (1371 ق)، دار التعارف للمطبوعات، بيروت.
3. الإقبال الأعمال، السيد ابن طاووس، (664 ق)، تحقيق: جواد القيومي الإصفهاني، الطبعة الأولى، مكتب الإعلام الإسلامي، قم.
4. الأمالي، الشيخ الطوسي، (460 ق)، الطبعة الأولى، (1414 ق)، دار الثقافة للطباعة والنشر والتوزيع، قم.



5. الأمالی، الشيخ المفید (413ق)، الطبعة الثانية 1414، دار المفید للطباعة والنشر و التوزیع، بیروت.

6. الإیقاظ من الهجعه بالبرهان علی الرجعه، الحرّ العاملی، (1104 ق)، تحقیق مشتاق المظفر، الطبعة الأولى، 1422 ق، دلیل ما، قمّ.

7. بحار الأنوار، العلامه المجلسی، (111 ق)، الطبعة الأولى، 1403 ق، دار إحياء التراث العربی، بیروت.

8. تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، (571ق)، تحقیق: علی شیری، 1415، دار الفکر للطباعة والنشر و التوزیع، بیروت.

9. تفسیر أبی حمزه الثمالی، أبو حمزه الثمالی (148 ق)، جمعه ورتبه عبد الرزاق محمد حسین حرز الدین، الطبعة الأولى، 1420 ق، مطبعة الهادی.

10. تفسیر العیاشی، محمد بن مسعود العیاشی، (320ق)، تحقیق: الحاج السید هاشم الرسولی المحلّاتی، مکتبه العلمیه الإسلامیه، طهران.

ص: 77

11. تفسیر الفرات، فرات بن إبراهیم الکوفی، (352 ق)، تحقیق محمد کاظم، الطبعة الأولى، 1410 ق، مؤسسه الطبع والنشر التابعه لوزاره الثقافه والإرشاد الإسلامی، طهران.

12. تفسیر نور الثقلین، الشيخ الحویزی، (1112 ق)، تصحیح و تعلیق: السید هاشم الرسولی المحلّاتی، الطبعة الرابعه، 1370 ش، مؤسسه إسماعیلیان للطباعة والنشر و التوزیع، قمّ.



13. جامع أحاديث الشيعة، السيد البروجردى، (1383 ق)، المطبعة العلمية، قمّ.
14. جواهر الكلام، الشيخ الجواهرى، (1266 ق)، تحقيق وتعليق: الشيخ عباس القوجانى، الطبعة الثانية، 1365 ش، دار الكتب الإسلاميه، طهران.
15. الحدائق الناضره، المحقق البحرانى، (186 ق)، تحقيق وتعليق وإشراف: محمد تقى الإيروانى، مؤسسه النشر الإسلامى التابعه لجماعه المدرّسين، قمّ.
16. الخصال، الشيخ الصدوق، (381 ق)، تصحيح وتعليق: على أكبر الغفارى، الطبعة الأولى، منشورات جماعه المدرّسين فى الحوزه العلميه، قمّ.
17. خلاصه الأقوال، العلامه الحلى، (726 ق)، الشيخ جواد القيومى، الطبعة الأولى، 1417 ق، مؤسسه نشر الفقاهه.
18. دستور معالم الحكم، ابن سلامه، (454 ق)، الطبعة الأولى، مكتبه المفيد، قمّ.
19. دعائم الإسلام، القاضى النعمان المغربى، (363 ق)، تحقيق: آصف بن على أصغر فيضى، مؤسسه آل البيت عليهم السلام بالأوفسيت عن طبعه دار المعارف فى القاهره.
20. الدعوات، قطب الدين الراوندى، (573 ق)، الطبعة الأولى، 1407 ق، مدرسه الإمام المهدي عليه السلام، قمّ.
21. ذخيره المعاد، المحقق السبزوارى، (1090 ق)، مؤسسه آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، طبعه حجرية.



22. رجال ابن داوود، ابن داوود الحلى، (740 ق)، تحقيق: السيد محمد بحر العلوم، الطبعة الأولى، منشورات الرضى، قم.

23. رجال الطوسى، الشيخ الطوسى، (60 ق)، تحقيق: جواد القيومى الإصفهانى، الطبعة الأولى، مؤسسه النشر الإسلامى التابعه لجماعه المدرسين، قم.

24. رجال النجاشى، النجاشى، (450 ق)، الطبعة الخامسة، 1416، مؤسسه النشر الإسلامى التابعه

ص: 78

لجماعه المدرسين بقم المقدسه.

25. شرح الأخبار، القاضى النعمان المغربى، (363 ق)، تحقيق: محمد الجلالى، الطبعة الثانية، 14 ق 14، مؤسسه النشر الإسلامى التابعه لجماعه المدرسين، قم.

26. شرح نهج البلاغه، ابن أبى الحديد، (656 ق)، تحقيق: محمد أبو الفضل إبراهيم، مؤسسه مطبوعاتى إسماعيليان، قم بالأوفسيت عن طبعه دار إحياء الكتب العربيه.

27. علل الشرائع، الشيخ الصدوق، (381 ق)، تقديم: السيد محمد صادق بحر العلوم، 1385 ق، منشورات المكتبه الحيدريه، النجف الأشرف.

28. عيون الحكم و المواعظ، على بن محمد الليثى الواسطى، (القرن الثانى)، تحقيق: الشيخ حسين الحسينى البيرجندى، الطبعة الأولى، دار الحديث، قم.

29. الغدير، الشيخ الأمينى، (1392 ق)، الطبعة الرابعه، 1397 ق، دار الكتب العربى، بيروت.



30. الفصول المهمه فى أصول الأئمه، الحرّ العاملى، (1104 ق)، تحقيق محمد القائنى،  
الطبعه الأولى، 1418، مؤسسه إسلامى إمام رضا عليه السلام.

31. فضائل الأشهر الثلاثه، الشيخ الصدوق (381 ق) تحقيق: غلامرضا عرفانيان، الطبعه الثانيه.

32. الفهرست، الشيخ الطوسى، (460 ق)، الشيخ جواد القيومى، الطبعه الأولى، 1417،  
مؤسسه نشر الفقاهه.

33. قاموس الرجال، الشيخ محمد تقى التستري، معاصر، الطبعه الأولى، 1419، مؤسسه النشر  
الإسلامى التابعه لجامعه المدرسين بقم المقدسه.

34. الكافى، الشيخ الكلينى، (329 ق)، تصحيح وتعليق: على أكبر الغفارى، الطبعه الخامسه،  
دار الكتب الإسلاميه، طهران.

35. كتاب الزهد، الحسين بن سعد الكوفى، القرن الثالث، تحقيق ميرزا رضا عرفانيان، الطبعه  
الأولى، 1399 ق، مطبعه العلميه، قم.

36. كشف الغمه، ابن أبى الفتح الأربلى، (693 ق)، الطبعه الثانيه، 1405 ق، دار الأضواء،  
بيروت.

37. كنز العمال، المتقى الهندى، (975 ق)، ضبط وتفسير: الشيخ بكرى حيانى، تصحيح  
وفهرسه: الشيخ

ص: 79

صفوه السقا، مؤسسه الرساله، بيروت.



38. المحاسن، أحمد بن محمد بن خالد البرقي، (274 ق)، تحقيق: سيد جلال الحسيني، دار الكتب الإسلامية، طهران

39. مدينة المعاجز، السيد هاشم البحراني، (1107 ق)، تحقيق عزه الله المولائي الهمداني، الطبعة الأولى، 1413، مؤسسه المعارف الإسلامية، قم.

40. مستدرک الوسائل، الميرزا النوري، (1320 ق)، الطبعة الأولى، 1408 ق، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم.

41. مصباح الفقيه، آقا رضا الهمداني، (1322 ق)، الطبعة الأولى، منشورات مكتبه الصدر، طهران.

42. المصباح، الكفعمي، (905 ق)، الطبعة الثالثة، 1403 ق، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، بيروت.

43. مصباح المتهدج، الشيخ الطوسي، (460 ق)، الطبعة الأولى، مؤسسه فقه الشيعه، بيروت.

44. معاني الأخبار، الشيخ الصدوق، (381 ق)، تصحيح وتعليق: علي أكبر الغفاري، مؤسسه النشر الإسلامي التابعه لجماعه المدرسين، قم.

45. معجم رجال الحديث، السيد الخوئي، (411 ق)، الطبعة الخامسة، 1413 ق،، طبعه منقحه ومزيده.

46. مكارم الأخلاق، الشيخ الطبرسي (548 ق) الطبعة السادسة، منشورات الشريف الرضي، قم.



47. مناقب آل أبى طالب، لابن شهر آشوب، (588 ق)، الطبعة الأولى 1376 ق، المكتبة الحيدرية، النجف الأشرف.

48. كتاب من لا يحضره الفقيه، الشيخ الصدوق، (81 ق)، تصحيح وتعليق: على أكبر الغفارى، الطبعة الثانية، مؤسسه النشر الإسلامى التابعه لجماعه المدرسين، قم.

49. ميزان الحكمه، محمد الريشهري، تحقيق دار الحديث، الطبعة الأولى، دار الحديث.

50. نقد الرجال ، التفرشى ( القرن الحادى عشر) ، الطبعة الأولى ، 1418 ق ، مؤسسه آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث .

51. نهج البلاغه، شرح: الشيخ محمد عبده، الطبعة الأولى، 1412 ق، دار الذخائر، قم.

52. وسائل الشيعة، الشيخ الحرّ العاملى، (1104)، الطبعة الثانية، 414 ق، مؤسسه آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، قم.